خطی

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

۶۸۷۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱۳۷۲-ق

۹۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۵۰۸۷۵
شماره ثبت کتاب
۸۷۸۵۷

خطی « فهرست شده »
۶۸۷۵

بازدید شد
۱۳۸۲

ن-۱۱۳۷۲

۹۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب هدایة الوری

مؤلف [illegible]

موضوع

شماره قفسه ۵۰۸۷۰۵

شماره ثبت کتاب

۸۷۸۵۷

خطی، فهرست شده

۶۸۷۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱۳۷۲-ن

۹۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب هدایه الری
مؤلف [illegible]
موضوع
شمارهٔ قفسه ۶۰۸۷۵
شماره ثبت کتاب
۸۷۸۵۷

خطی - فهرست شده
۶۸۷۵

عنوان مجعول

٨/

رساله فن تیر اندازی
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای مر خدای عز و جل و علی آن توانایی را که بر چرخ اعلا همیشه در قبضه
قدرت و آلای او خمیده چون از کمان کشش زه از تقدیر محکم اوست و شکر بسیار و مدح
بی شمار مر پروردگار تبارک و تعالی آن دانایی را که دانستن هنرهای تیراندازی سبب عظمت
شاهی و سرافرازی از قضا و قدر مبرم او و درود غیر عدد و بر رسول حبیب الله رسول الثقلین
صاحب مقام قاب قوسین خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر کافه آل و اصحاب
که در تقویم دین قویم و تشدید شرع مستقیم به درستی و راستی خاستند و از کینه قناعت و زاویه
صبر و طاعت در جیب و [illegible] است از هدف مقصود و غرض جمهور گشتند و در اعلای کلمه حق
در میدان مجاهده برای اصابت غنایم و فضائل اخروی للحراب رجال اقامت نمودند

اما بعد می گوید بنده خاندان محمد بده عرف سید میر علوی که از هنر تیراندازی
اگرچه کتب بسیار مشهور است فاما بنده خاندان رسول بعضی رموزات و اشارات
که از اوستادان حاصل کرده در کتب مشهور مسطور نیافت این مختصر متضمن عرض بعضی
این فن پرداخت و رموزات و اشارات مذکور در و درج کرده و این مختصر را
بدایت الرمی نام نهاد که در بیست و هفت باب تمام شد و اکثر ابواب او را چون
متضمن منافع متفرقه و فواید مختلفه بود به چند فصل منفصل گردانید ملتمس از اصحاب
علم و درایت و توقع از ارباب عقل و کفایت و مامول از هنرمندان دهر و مسئول
از اوستادان عصر آنکه بحسن قبول مقبول فرمایند و اگر بر سهوی و غلطی اطلاع یابند
از کرم کریمانه باصلاح کوشند و قلم عفو در کشند و چون ازین مختصر فایده برگیرند
و بهره مند شوند بنده را به دعای حسن عاقبت و نجات آخرت مدد نمایند حسبی الله
الملک المعین ایاک نعبد و ایاک نستعین

باب اول در بیان وجوب تیراندازی و سهام و احجار و آثار آن

که درین باب آورده **باب دوم** در بیان نزول کمان بر مهتر آدم علیه السلام
و چند حکایات تیراندازان مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در بیان نزول کمان بر مهتر
آدم علیه السلام **فصل دوم** در بیان حکایات بعضی تیراندازان و آنچه بوی
تعلق دارد **باب سوم** در آیتهای قرآن و تعویذات و حرزهائی که در تیراندازی
بکار آید **باب چهارم** در اسامی اوستادان **باب پنجم** در بیان اسباب
تیراندازی **باب ششم** در بیان زه کردن و شناختن رخ کمان و تیر و جز آن
مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در شناختن رخ کمان **فصل دوم** در شناختن رخ تیر
و اسامی پرهای آن **فصل سوم** در بیان زه کردن کمان **فصل چهارم** در بیان
وصل کردن تیر و وصل کردن گز **باب هفتم** در بیان گرفتن مشت و دانستن
عیب و هنر مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در بیان گرفتن مشت بر شکل هر یک از
اوستادان **فصل دوم** در بیان عیب و هنر مشت و آنچه بدان تعلق دارد
باب هشتم در بیان گرفتن شست مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در انواع گرفتن شست

و آنچه بدان تعلق دارد **فصل دوم** در بیان عیب و هنر شست **فصل سوم**
در بیان حلقه گرفتن شست **باب نهم** در بیان اشکال اوستادان
در فرستادن تیر **باب دهم** در بیان کشش کمان و آنچه بدان تعلق دارد مشتمل بر
چهار فصل **فصل اول** در بیان آسانی کششها و آنچه بدان تعلق دارد **فصل دوم**
در بیان هیئت کشش **فصل سوم** در بیان عیب و هنر کشش **فصل چهارم** در بیان حدود
کشش **باب یازدهم** در بیان نظر تیراندازی نشانه سره کردن و زدن تیر و رمزهای آواز
مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در بیان نظر تیراندازی یعنی سره کردن نشانه **فصل دوم**
در بیان زدن تیر و رمزهای آواز **باب دوازدهم** در بیان فرستادن تیر یعنی
انداختن و آن عبارتست از ایستادن و کشیدن کمان و کندن و گزاردن و انداختن
و گشادن تیر مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در کندن و گزاردن و راندن تیر
فصل دوم در بیان گشادن تیر و آنچه بدان تعلق دارد **باب سیزدهم**
در بیان انگشتوانه **باب چهاردهم** در بیان آغاز آموختن تیراندازی

مشتمل بر دو فصل فصل اول در بیان آموختن تیراندازی فصل دوم در بیان
دانستن مقدار نشانه باب پانزدهم در بیان انداختن تیر و دانگ و تیر بازگشت
مشتمل بر دو فصل فصل اول در بیان انداختن تیر و دانگ فصل دوم در بیان
انداختن تیر بازگشت باب شانزدهم در بیان تیر انداختن بر شکاری که در هوا باشد
باب هفدهم در بیان انداختن تیر پرتاب و آنچه بدان تعلق دارد مشتمل بر پنج فصل
فصل اول در بیان انداختن تیر پرتاب که در قسمت هوا رفته باشد فصل دوم
در بیان قسمت هوا فصل سوم در بیان انداختن تیر پرتاب از ایستادن و نشستن
و نظر و آنچه بوی تعلق دارد فصل چهارم در بیان مقامهای تیر پرتاب که دور
و نزدیک افتادن تیر پرتاب فصل پنجم در بیان تیر و کمان وزه و انگشتوانه
تیر پرتاب که چگونه باشد باب هیجدهم در بیان اوصاف و روش تیر انداختن
تیر می جنبد و او را که کند مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان اصول و روش تیر
فصل دوم در بیان جنبیدن تیر فصل سوم در بیان آنکه تیر که آواز کند و علت

یا بیشتر و آن بهر چه آواز کند باب نوزدهم در بیان فرستادن تیر گز مشتمل
بر دو فصل فصل اول در بیان انداختن تیر گز و آنچه بوی تعلق دارد فصل دوم
در بیان اوصاف تیر گز باب بیستم در بیان انداختن تیر ناوک و سبب وضع آن
مشتمل بر دو فصل فصل اول در بیان وضع کردن تیر ناوک و فرستادن آن
که به چه طریق اندازد فصل دوم در بیان وصف ناوک و تیر ناوک که چگونه باید ساخت
باب بیست و یکم در بیان انواع لکه و تیر و نفع آن باب بیست و دوم در بیان انداختن
و در زیر سپری باب بیست و سوم در بیان معرفت و اوصاف تیر که چگونه باید و بیان
اجزای تیر و آنچه نسبت به تیر دارد مشتمل بر پنج فصل فصل اول در بیان دانستن
هر یک محل تیر و نهایت درازی تیر و بیان اجزای آن فصل دوم در بیان کلک
فصل سوم در بیان وصف تیر و آنچه بدان تعلق دارد فصل چهارم در بیان
اسامی نمونه های پیکان و ساختن و آب دادن فصل پنجم در بیان سر تیر و بن تیر
باب بیست و چهارم در بیان معرفت و اوصاف کمان و آنچه بوی تعلق دارد مشتمل

برپنج فصل فصل اول دربیان نمونهای کمان وپرشهای آن یعنی دو آن
ومنفعت هر دوری فصل دوم دربیان درازی کمان تتاری و ویسه‌ای پیمانه
هر یک محلهای کمان فصل سوم دربیان اوصاف کمان فصل چهارم دربیان
اوصاف چوب وشاخ وسریش وپی وطریق بنهادن کمان فصل پنجم دربیان
درم سنگ چاشنی در کمان باب بیست وپنجم دربیان انواع زه ووزن آن وطریق
تافتن وبستن مشتمل بر دو فصل فصل اول در شناختن زه فصل دوم دربیان عیب ودیگر
زه و درازی وکوتاهی وجز آن باب بیست وششم دربیان عادت کردن کمان
پرزور را که چه نوع کنند وچیزها یکه کمان را کم کرداند مشتمل بر دو فصل فصل اول
دربیان عادت کردن کمان پرزور فصل دوم دربیان چیزها یکه کمان را کم زور کرداند
وتیرانداز را مضرت کند باب بیست وهفتم دربیان متفرقات مشتمل بر چهار فصل فصل اول
دربیان اسامی چیزیکه بر وتیر اندازند باصطلاح خراسان وعرب فصل دوم
دربیان آنکه تیرانداز را چند چیز سخت باید وچند چیز نرم وچند نو وچند کهن

فصل سوم دربیان فواید مختلف فصل چهارم دربیان داروها که بسیار
بکار آید باب اول دربیان وجوب تیراندازی وفضیلتهای آن واخبار وآثار که
که درین باب وارد است در بعضی کتابها آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را بالای منبر خواند واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
یعنی ساخته کنید برای حرب کفار آنچه توانید از قوت و بعد خواندن این آیت بزبان گوهربار
بلفظ مبارک راند الا وان القوة الرمی یعنی بدانید که ازین قوت تیراندازی مراد است
و بعضی علما گفته اند که تیراندازی آموختن او واجب است و بعضی گفته که فرض است
وعلمای متاخرین این قول را برین طریق بیان کرده اند مردمانی که قریب سرحد
ولایت کفار می باشند وحدها نگاه میدارند ایشان را آموختن تیراندازی فرض است
ومردمانی که از حد دورتر می باشند واز غلبه کفار ایمن اند ایشان را سنت است
فی الجمله تیراندازی باید آموخت زیرا که درین ثواب بسیار است وچون تیر برسند
نیت غزا کنند که بدین هنر در راه خدای عز وجل غزا کنم تا اسلام قوی شود

و کفار مقهور کردد و اکر بدین نیت کند که مرا نامی برآید تا مارا اصل ثواب نیاید پس
باید که چون این تیرها در خاطر بگذرد توبه و استغفار کند تا ثواب غزا یابد چرا که تیراندازی
یکی از عبادتست باید که بغیر طهارت تیراندازی نکند بلکه تا ممکن بود تیر و کمان را
بی طهارت دست نگیرد چنانچه مولانا احمد رحمة الله علیه گوید شعر کم گیر بی طهارت
تیر و کمان بدست ❊ منداز بی طهارت تیری باختیار ❊ و در حدیث آمده
انما الاعمال بالنیات یعنی هر عمل که هست معتبر نیت است اگر نیت نکند بازی بود
بی فضیلت و نیت غزا کند در تحت وعده این آیه داخل گردد قال الله تعالی
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفا کانهم بنیان مرصوص یعنی بدرستیکه
خدای تعالی دوست دارد آنکسان را که کارزار کنند در راه خدای تعالی صف زده چنانستی
که ایشان بنیادی اند ارصاص ریخته و نزول این آیه در شان غازیان آمده
و در حدیث آمده یدخل بسهم واحد ثلثة السهام والمشتری والرامی یعنی امرزیده بهشتی شوند
بیک تیر سه نفر یکی تیرگر که تیر را بخاص نیت غزا با صفت تمام ساخته باشد و صنعت تیر

علیحده گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم آنکسی که تیر را بنیت غزا بخرد سوم
آنکه تیراندازی بنیت غزا کند چنانچه مولانا محمد صداد علیه الرحمة میفرماید شعر
یک تیر می برد بچو سه تن را درون خلد ❊ آنکس که ساخت آنکه خرد و آنکه بست کا
دیگر آنکه کسی که تیر از نشانه باز آرد کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من یرد السهام
عن المعراج کان له بکل قدم اجر عتق رقبة یعنی هرکه باز آرد تیر از نشانه باشد
مراو را بهر قدم ثواب آزاد کردن یک برده و در حدیث آمده من رمی بسهم فی
سبیل الله فکانما اعتق رقبة یعنی هرکه یک تیر در راه خدای عز و جل بیندازد چنانستی
که یک برده آزاد کرده باشد و هرکه یک برده آزاد کند از آتش دوزخ خلاص
یابد جمله پیغمبران تیراندازی کرده اند و تیرانداز را دوست داشته اند و در حدیث
آمده است که الرمی علی المعراض کالرمی علی العدو یعنی ثواب تیر فرستادن به نشانه
همچو ثواب تیر فرستادن بر دشمن دین و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وعید
تیراندازی بعد آموختن من ترک الرمی بعد العلم فقد ترک سنتی و من ترک سنتی

فلیس منی یعنی هر که ترک کند تیراندازی را بعد آموختن چنانستی که ترک کرده باشد
سنت مرا و هر که سنت مرا ترک کرد او از من نباشد پس ترک تیراندازی بی عذر
نباید کرد زیرا که تیراندازی یکی از عمل صالح است و هر مومنی که عمل صالح بجا آرد
خلف بود در حکایت آمده که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه را مرض موت بود بزرگان
شهر بعیادت او رفتند در خانه خواجه را بسته یافتند از شکاف در نظر کردند
دیدند که خواجه تیراندازی می کند مردم دانستند که خواجه بهتر شد چون
خواجه را خبر کردند هر یکی را درون طلبید چون درون در آمدند خواجه را
رنجور دیدند گفتند که تیر چگونه انداختی خواجه گفت از حیات نومید شدم
گفتم طاعتی کنم که صواب بسیار باشد پس دیدم که هیچ طاعت فاضلتر از تیراندازی
نیست پس بقدر وسع و امکان برخاستم و تیر فرستادم تا ثواب بسیار حاصل شود
و در بعضی کتابها مسطور است که یکساعت در نشانه گاه تیر نشستن فاضلتر از
عبادت پنجاه ساله است والله اعلم بالصواب باب دوم در بیان

نزول کمان بر مهتر علیه السلام و چند حکایات تیراندازان مشتملبر دو فصل است
فصل اول در بیان نزول کمان بدانکه چون مهتر آدم علیه السلام در دنیا
بیامد خداوند تبارک و تعالی از زلت او درگذشت مهتر جبریل علیه السلام گندم را
از بهشت آورد و بمهتر آدم علیه السلام داد و زراعت کردن بیاموخت مهتر آدم
علیه السلام زمین کافت و تخم گندم بریخت زاغان می آمدند زمین را کافته تخم می خوردند
مهتر آدم علیه السلام در حضرت رب العالمین نالید و گفت خداوندا رنج مرا ضایع
مگردان مهتر جبریل را فرمان شد یک کمان و سه چوب تیر از بهشت بیرون
آورده بآدم بده و تیراندازی بیاموز پس بحکم فرمان حضرت علام مهتر جبریل
علیه السلام از بهشت کمان و سه چوب تیر بیاورد و بمهتر آدم علیه السلام داد
و تیراندازی بیاموخت تیر اول که مهتر آدم علیه السلام فرستاد خطا شد و تیر
دوم زاغی را زد چنانکه بزرگی گوید شعر من کنم پیدا مناقب شرح این تیر و کمان
بهر آدم آمده و زبهر دانه گوش دار. بعضی گویند که روزی مهتر آدم علیه السلام

در بهشت بی آرام شدند نست که چه باید کرد مهتر جبرئیل علیه السلام بیامد از وی
بپرسید که مرا چه باید کرد جبرئیل علیه السلام گفت قوت مردانگی در تو بجنبش آمده است
تیراندازی باید کرد آنگاه برفت و از خزینهٔ رب العزت کمانی و سه چوب تیر بیاورد چنانکه
بزرگی در صفت کمان گوید **مثنوی**

کمانش که خود را چو مه می نمود
ز لولوی لالا در و قبضه بود | دو گوشه ز یاقوت سرخ اندرو
زهی از زر زرد کرده درو | کمان خانها از زمرد تمام
همه سبز و رخشان زجاجینه فام | نظر می گذشت از دو سوی کمان
مصفا و تابان چو برق جهان | سه تیری ز برجد ز سر تا بپای
در افشان همه کلک مینا نمای | پر از لعل و پیکان نه آبدار
ز الماس پیکان آهن گذار

چون تیر اول مهتر آدم علیه السلام
خطا کرد جبرئیل علیه السلام شاد شد آدم علیه السلام گفت ترا الخطای من
شادی آمد جبرئیل علیه السلام گفت اگر تیر اول تو خطا شدی از فرزندان تو

هر که بدایت کردی او دیگر را ابلاک کردی چون نخستین تیر تو بر خطا شد فتنه از سقت
فرزندان تو برخاست تیر دوم بیانداخت زاغی را بزد و هم از اینجا گفته اند که دو تیر
فرستادن سنت مهتر آدم علیه السلام است و چون مهتر جبرئیل علیه السلام تیراندازی
بمهتر آدم علیه السلام بیاموخت و از مهتر آدم علیه السلام فرزندان او آموختند
و آنکه بعضی می گویند که نیمی کمان برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرود آمد و نیمی سعد وقاص رضی الله عنه راست کرد این نوع در هیچ کتاب نوشته
و معقول هم نیست زیرا که در قصص متقدمان ذکر تیراندازی بسیار آمده است
و چون یک کرت نازل شد و استادان عالمتان آموختند بار دوم همه کمان فرود آمدن
سببی معلوم نمی شود **فصل دوم** در حکایت بعضی تیراندازان چنین گویند سمرقندیان
انباو شاه برگشتند و باغی شدند پادشاه لشکر تعیین کرد و فایق را سر لشکر
گردانید فایق بیامد و حصار را گرد گرفت و با ایشان جنگ کرد کمنجت کری
تیر انداخت که بوق زن را ببوق اندر آمد و بقفاش بیرون شد فایق گفت

زهی باریک اندازی و دیگری بینداخت جوشن را بزد و دیگر سو بیرون رفت
فایق گفت زهی سخت اندازی لشکر را باز گردانید امیر خراسان گفت چرا
فتح نکردی فایق گفت این شهر را بجنگ نتوان ستد امیر گفت دروغ میگویی
فایق گفت راست می گویم دو گواه دارم یکی آن تیر که بوق را زدند دوم آنکه
جوشن را زدند علما در میان شدند سمرقندیان باشتی آمدند بعد چند سال بار
باغی شدند فایق بیامد تیری زدند در دهن قبا فرو دوخت فایق گفت
ای یاران مردان مردند زنان تیر می اندازند یک حمله کنید یاران فایق
دل یافتند حصار را فتح کردند **حکایت آمده است** وقتی حاجیان از خراسان
براه دریا بخانه کعبه می رفتند باد مخالف شد جهاز را در حد سوستان
برد جهازیان لنگرها انداختند جهاز را بر جای داشتند کافران را خبر شد
در جنگ جهاز سوار شدند نزدیک جهاز حاجیان آمدند جنگ شدن گرفت
تیراندازی میان حاجیان بود کمان و تیر را برداشت کمان را زه کرد

و با اول تیر کافران را بزد و کافران مقهور شدند از هوا مسلمانان آوازی شنیدند
که ای تیرانداز انکار از سر گیر که گناهان تو آمرزیده شد مسلمانان جهاز مقصود را
خود چیزی جمع کردند مقدار هزار دینار جمع شد تیرانداز را دادند سبب تیرانداختن که
نفع دنیا و آخرت حاصل شد و مثل این حکایت در قصص بسیار آمده هم برین مختصر کرده شد
تیراندازی هنر بزرگ است درین هنر نفع دینی و دنیوی است چنانچه گفته اند

هنر بس عجیب است و کار لطیف — که از بعد علم این هنر شد شریف

و گفته اند السهم رأس الاسلحة و خیرها و اطولها یعنی تیر سر همه اسلحه است
و بهتر از همه اسلحه و دراز تر این اسلحه تیر است از جهة ذات بلکه از جهة صفت
یعنی جای که توان رسانید آنجا هیچ اسلحه نرسد چنانچه گفته اند

سر اسلحه تیر شد در مصاف — چو تیر از میان کند مو شکاف

و در قصص بسیار آمده است که بیک تیر قلعها کشاده اند و تیراندازی
بدیه خدای عز و جل است بدان معنی که بالا ذکر رفته است و تیرانداز

فراخ روزی باشد و نزد یک خدا تعالی دوست کرد د و سرفراز باد و عدو که از
و کامکار کرد د **باب سیوم در آیتهای قران و تعویذات و جزان که در تیراندازی**
بکار آید بدانکه این ایت را در وقت کمان کشیدن بخواند از آفت کمان
کشیدن ایمن باشد و کمان سلامت ماند آیت این است و کان قاب
قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی و در وقت فرستادن تیر این آیت
بخواند تیر او بر صواب رود و آیت این است و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی و لیبلی المومنین منه بلاء حسنا ان الله واسع علیم و ما توفیقی الا بالله
علیه توکلت و الیه انیب و در منافع قران نبشته اند هر که سورهٔ بنی اسرائیل
بنویسد و در حریر سبز بپیچد و با خود دارد و هر تیری که بفرستد خطا نباشد
و در اوراد نوشته اند که بر حریر سبز بنویسد و در قبضه کمان بندد هیچ تیر
کس خطا نشود و جمله بر هدف رسد و این اسم را بر انگشتوانه بنویسد تیر او اکثر
بیشتر رود و با صواب باشد این است یا سمیع الدعا یا سمعاه و دیگر این اسم را

در قبضه کمان بنویسد تیر او خطا نشود و اسم این است که یا سمعاه دیگر این
نامها را بر قبضه کمان بندد تیر او بصواب رود و نامها این است هی اه مه
اهیا شراهیا و دیگر این تعویذ را بنویسد و در قبضه کمان تیر او بصواب رود
این است ۱۹۲۶۸۹ دیگر اسامی کهف بنویسد و در قبضه کمان بندد تیر او راست
رود و این است یملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس ادرقطیونس کشافطیونس
یوانسبوس اسم کلبهم قطمیر و آخر این نامها و علی الله قصد السبیل و منها جائر
بخواند یا بنویسد و الله اعلم بالصواب **باب چهارم در اسامی اوستادان**
بدانکه در هنر تیراندازی سه اوستاد اند یکی **بهرام گور** دوم **طاهر** سوم
اسحاق و هر سه اوستادان را در تیر انداختن شکلی علیحده است از شست
و شست و استاد و جزان چنانکه در کتاب گفته خواهد شد **باب پنجم**
در بیان اسباب تیراندازی بدانکه اول فراغ باید بقدر حاجت تا سبب
تیر و کمان و زه و جزان در نماند دوم جهد باید نا ملازمت نماید سوم

اوستاد کامل باید تا نیکو بیاموزد چهارم قوت باید درین چهار چیز اگر یکی
نباشد هرگز تیراندازی کمال دست ندهد چنانکه بزرگی گوید **قطعه**

چون طاقت است والت علمست و عادتست ... در هر چهار بنگر نیکو تو سه چار
ورزین یکی نداری تمثیل خود بدان ... مانی بخانهٔ که نه سقف است و نی جدار

بعضی همین سه چیز را شمرده اند و قوت را ذکر نکرده زیرا که هر کسی بقدر خود
قوتی دارد پس حاجت بذکر قوت نیست چنانکه گفته اند **مثنوی**

درین فن سه اسباب باید نخست ... که بی آن یکی تیر ناید درست
نخستین فراغت ایا هوشمند ... دوم جهد سیوم ز اوستاد پند
فراغت چو روح است و کوشش جسد ... غذا پند اوستادان از خرد
کسی را ندیده است اهل بصر ... که بی راه بر برد منزل بسر
تواضع گزین و بخدمت در آی ... که اوستاد گردد ترا رهنمای
ز شاگردی اوستاد کامل شوی ... بنام آوری همچو رستم شوی
بی راه رفته او نی رفت رست ... بدنبال گمراه رفتن خطاست

پس باید که اوستاد کامل را شاگردی کند و کتابهای اوستادان قدیم را
که درین علم نبشته اند بخواند و بران عمل کند تا از مقصود خالی نماند چنانکه بزرگی
گوید **شعر** هر که بی اوستاد باشد وقت تیر انداختن ∴ تیر و شستش بلرزد
زرد گردد و بریزد رخساره ∴ من چنین خود یاد میدارم قدیم از اوستاد ∴ اول اوستاد
باید و آنگهانی کارزار ∴ و نیز بزرگی گوید **شعر** چنین گوید مر نصیحت گری
که در هر رهی باید سر رهبری ∴ و گرنه ترا آن ز کار از کجا ∴ که نا گفته دانی
صواب از خطا ∴

باب ششم در بیان زه کردن کمان و شناختن رخ آن و شناختن تیر و آنچه بدان تعلق دارد

مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول**
در بیان زه کردن کمان بدانکه کمان را با دو نفر زه کنند یکی کمان را
هر دو گوشه فرود زه بهر دو دست گیرد و هر زانو را در میان هر دو خانه
نهد و با قوت تمام کمان را بجنباند و چنان قوت کند که هر دو خانه کمان را

زور برابر رسد و اگر یک خانه زور شصت باشد خانه دگر قوی باشد در انزود
بسیار و بدتا برابر شود چنانکه بزرگی گوید شعر مساوات قوت کند در دو سو
که تا فرق نبود بیک تار مو ∴ مگر آنکه بینی قوی جانبی ∴ دو چندان در او
زور کن منکی ∴ و اگر کمان با قوت بسیار باشد بزمین بغلطد چنانچه هر دو شانه
قریب زمین برسد و دوم کشش زه در ذبه کمان کند و کسی که زه در ذبه
کمان کند او را شاید که بعد از زه کردن قبضه کمان را بگیرد و سوی خود کند
تا آنکه خمانیدن کمان غلطیدن است با آسانی تواند خاست و اگر کمان
قوی را زه کند سوی زمین نه غلطد و با محل تکیه کرده سست باشد این چنین نبود
رو ده را مضرت کند و اگر کمان سخت قوی باشد یک نفر دیگر را بگوید که تا
دست بهر دو ته کمان نهد و از پس پشت کمان زور کند تا با آسانی
زه شود و بعد دادن زه کمان را فی الحال نکشد ساعتی بدارد تا قرار گیرد و اگر کمان
نو باشد بفرصت دوال گردانند و رخ انداخته دو سه روز در زه بدارد

تا رخ قرار گیرد و گشت نکند بعده فرود آرد فرد چون کمانت زه سود بنگر
بهر دو خانه اش ∴ چون ترازو راست باشد آنگهی در تیر آر ∴ اگر محل تنها
باشد و کمان زه کردن خواهد بدین شکل زه کند مرد بر زمین مربع نشیند
و کمان را بر ران چپ دارد و گوشه کمان راست بر ران راست اشکال کند
پس بدست چپ قوت کند و کمان بجنباند و بدست راست زه را در ذبه
کند دیگر مرد برابر بایستد و گوشه کمان را درون ران چپ در آرد
و قبضه کمان را نزد یک پهلوی جانب پشت برد چنانکه کمان پس پشت رود
و زه در سینه مردم باشد بطریق حمایل و گوشه بالا را بدست راست گیرد
و بزور پشت و دست راست کمان را بجنباند و بدست چپ زه را در ذبه در آرد
دیگر اگر بر اسب سوار باشد گوشه فرودین را در رکاب چپ در آرد و قبضه کمان را
بالا برد و بزور هر دو دست کمان را زه کند و بدین شکل اسب در تک باشد هم
کمان را زه تواند کرد و لیکن بدین شکلها که گفته شد است کمان نرم را زه توان کرد

واگر کمان دیر باز فرود نیاورده باشد و یا یک سال بر آن گذشته باشد
اول کمان را بآتش نرم گرم کند پس زنجیر دراز کند و زمانی قرارش دهد
بعده کمان حلقه بالا رود و چون بموازنه زه آید زه کند **فصل دوم** در بیان
شناختن رخ کمان آنکه تیرانداز را شناختن رخ کمان واجب است زیرا چه اگر
کمان بی رخ باشد و تیرانداز رخ را نشناسد خانه بالینه را فرود کند تیر اندازد
هرگز راست نرود و رخ آنست که خانه کمان که نرم باشد بالا کند و خانه که
قوی باشد فرود آرد و تیر اندازد زیرا که چون کمان بمشت گرفته می شود
جای تیر بالای ابهام می باشد و شست نیز مقابل آن گرفته می آید پس طرف
بالا که جانب کمان اندک می باشد یعنی کوتاه و طرف فرود که جانب
زمین است بسیار می باشد یعنی دراز پس سبب درازی خانه فرودینه
از خانه بالینه بسیار می خمد بنا بر این خانه که نرم باشد بالا کند تا هر دو خانه
موافق و هموار در آید و گوشه بالینه را اندکی جانب دست شست بگرداند

بلکه هر دو گوشه را تا زه مقابل خط قبضه باشد چنانکه بزرگی گوید **مثنوی**
قوی را فرود آر بالا ضعیف ؛ بوقت کشش تا در آید لطیف ؛ هر آن گوشه را
که بالا کنی ؛ سوی راست خود گشت او افگنی ؛ بزرگی دیگر همین معنی گوید **بیت**
کمان را که خانه خمیده بود ؛ تو بالا مکن کان گزیده بود ؛ گران خانه را می کنی
تو تبه ؛ یقین دانم آن تیر گردد تبه ؛ اگر چه در بعضی رساله ها رخ کمان را
بعبارت دیگر بیان کرده اند فاما آنکه معمول هر یک اوستاد است و دلیل
معلوم می شود در این مختصر ذکر کرده آید و اگر شب تاریک باشد و رخ را نظر
نتوان کرد قبضه کمان را در مشت گرفته بگرداند هر طرفی که دست خوش کند
همان رخ باشد والله اعلم چنانکه بزرگی گوید **بیت** اگر شب بجوئی رخ
کمان ؛ همان کان کند دست خوش رخ همان ؛ **فصل سوم** در بیان
شناختن رخ تیر و اسامی پر ؛ بدانکه بر موافق سوفار را فرود کند و دو پر
بالا بدارد و تیر اندازد تا دورتر رود و بسیار بدوزد پری که فرود کنند

اترا کتمه گویند و دو پری را که بالا بدارند پر یکه موافق شست است آنرا
پر رخ گویند و پری که جانب قبضه کمان است آنرا لطمه گویند چنانکه بزرگی گوید **مثنوی**

همان پر که شیند مقابل بزه　　نهان کن بشست خود ای یار به
پری کتمه دارد لقب می‌سزد　　که مکتوم داری به شست خود
دو پر را ببالا کشیده بدار　　که تا هر سه بندی بسلامت بکار
پر رخ ببالای آن سوی راست　　به نزدیک اصحاب این کار خاست
پر لطمه جا این است و بس　　از این نیست آگاه هر بوالهوس

و در بعضی رساله‌ها بعبارت دیگر افتاده است و آن اینست **مثنوی**

دو رخ دار این تیر اما بهٔ　　نگهدار رخ تا بدوزد و سیه
چو پر کرد آماج تیر افکنی　　دو پر دار بالا همین رخ کنی
باکلون و پرتاب یک پر بدار　　دو رخ پر تو گفتم نکو هوش دار

و در رساله دیگر بزرگی گوید **مثنوی**

دو رخ هست در تیرای نامور

یکی باد برگشتی است آن دگر　　چو خواهی که در طاق تیر افکنی
رخ گشتی ای دوست بالا کنی　　رخ باد بر را باکلون بدار
عمل کن بدینسان تو در وقت کار

این قول نیز موافق قول ثانی است
اما قول اول اصوب و اختیار اهل خراسان و هر یک استادان است
زیرا که ایشان می‌گویند که تیر مثل جانور است و جانور بقوت دو بازو
و سینه می‌پرد در وقت پریدن سینه فرود می‌ماند و هر دو بازو خش
بالا می‌کند و دو پر بالا می‌دارد و بتجربه هم معلوم شده است که چون بطاق
تیر اندازد دو پر سیر رود

فصل چهارم در بیان وصل کردن تیر با کمان

بدانکه وصل کردن تیر با کمان یکی از هنرهای تیر اندازی است و آن
چنان است که چون برای تیر انداختن بایستد اول آستین بر مالد
و یا بر سر دست پیچد بعده کمان را پیش آرد و خفته کند چنانکه قبضه کمان
جانب آسمان باشد و زه سوی زمین بود و تیر را از میانه بگیرد و از کمر بکشد

وبالای قبضه متصل بپیکان تیر را با قبضه اتصال دهد و بانگشت سبابه و ابهام
دست قبضه تیر را قید کند و سه انگشت میانه دست شست خنصر و وسطی و سبابه را
بسر سوفار بهند و پیشتر راند و نظر بر سوفار دارد و مقابل خط قبضه زه بر کشد
و نیکو احتیاط کند تا سوفار تیر از خط قبضه فرود و بالا نباشد تا تیر راست رود
و اگر سوفار تیر از خط قبضه فرود یا بالا باشد تیر راست نرود چنانکه زکی گوید ع
ز جای خط قبضه سوفار تیر ۞ منه شیب بالا بزه ای امیر ۞ که وقت گشادن
بتیرت زبان ۞ ز دست رسد یا بسیخ کمان ۞ کند تیر دم باکم افتد بقعر ۞
شکی نیست این را نکوتر ببین ۞ باب هفتم در بیان گرفتن مشت و دانستن عیب
و هنر آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در گرفتن انواع مشت و آنچه بوی
تعلق دارد بدانکه شکل گرفتن مشت بهرام گور سه انگشت است خنصر و بنصر
و وسطی برین سه انگشت قبضه کمان را محکم بگیرد و سر سبابه و ابهام را
وصل کند و تیر را درین هر دو انگشت اشکال کند تا از قبضه جدا نشود

و در وقت گشادن تیر سر هر دو انگشت را ز جدا کند تا تیر از وی بیرون رود
یعنی بی آلایش انگشتان و این مشت را مشت چنگل باز گویند و گروهی
چهار سو خوانند و اهل ترکستان هم بدین مشت تیر می اندازند و این مشت
در تیر سواری بکار آید مثنوی

دوم مشت بهرام گوری عجب ۞ که آن چنگل باز دارد لقب
سه انگشت قبضه گرفته است راست ۞ ز انگشت سبابه زان سه جداست
درین هر دو انگشت بگرفته تیر ۞ بتیر ای سواران چنین مشت گیر

شکل گرفتن مشت ظاهر بچهار انگشت است
قبضه کمان را محکم بگیرد و ابهام را بالای سبابه و وسطی بدارد و این مشت را
کرد مشت گویند چنانکه گفته است مثنوی اگر عاقلی مشت را کرد گیر

کند آفرین بر تو برنا و پیر ۞ بهر چار انگشت قبضه فشار
بوسطی و سبابه ابهام دار ۞ که در قول ظاهر چنین آمده است
همین را گزین کین گزین آمده است ۞ درین مشت تیر گسسته نواند انداخت

بسته آن باشد که تیر را درون قبضه درآرند چنانکه نوک پیکان بر بند
دوم انگشت ابهام باشد و تیر پرتاب را بهتر ازین مشت مشتی دیگر نیست
چنانچه مولانای محمد صداد رحمة الله علیه گوید فرد قبضه بسان ظاهر و بهرام
کن لطف ∴ در تیره شب ز زلف رهائی تو تار تار ∴ شکل گرفتن اسحاق
بچهار انگشت است قبضه کمان را محکم بگیرد چنانچه در مشت ظاهری گفته شده است
ولیکن ابهام را بالای سبابه متصل قبضه کمان بدارد و درین مشت پر بالای
ابهام درآید و این مشت را دراز میگویند و منحرف نیز بخوانند چنانچه گفت مثنوی
دوم مشت اسحق کامد دراز ∴ همان صورت ظاهر آمد فراز ∴ ولیکن سبابه و قبضه
نیز ∴ ز انگشت کن متصل ای عزیز ∴ بکن مرکب تیر ابهام را ∴ بدین یافت
اسحاق این نام را ∴ باید که گرفتن هر سه نوع مشت مذکور مشت را سخت بگیرد
تا تیر جلد رود و سبابه بد و زد چنانچه بزرگی گوید فرد بگیر و سخت مشت و شست را
از او ∴ شود تیرش گذار از فیل فولاد ∴ فصل دوم در بیان عیب و هنر

مشت و اینچه بوس تعلق دارد بدانکه درین سه شکل گرفتن مشت که بالا ذکر شده
است مشت چنان بگیرد که پاشنه دست بر قبضه کمان نه نشیند تا بوقت گشادن
تیر زه بر ساعد نزند و مجروح نگرداند چنانکه مولانا محمد صداد علیه الرحمة گوید بیت
وقت گرفت پاشنه بر قبضه منه ∴ وز زخم زه بساعد خون روان مدار
و تیر اندازی که بدین نوع مشت بگیرد او را سک دست گویند و آنکه زه بر ساعد
زند ازین سبب است مثنوی ∴ اگر زه دراز است و یا عیب مشت
بازو گزندی رساند درشت ∴ وگر چون کمان راشو و زور بیش
ز زور کمانش کند دست ریش ∴ وگر قبضه کمان در مشت سبب سستی
بجنبد کف دست را افگار کند چنانکه مولانای محمد صداد رحمة الله علیه گوید فرد
خواهی که در کف تو نجنبد ز قبضه ریش ∴ چون قبضه در کف آری سستی روا مدار
و یا قبضه کمان را بر تابد کف دست تهی ماند و پوست تنگ کند آبله شود چنانچه
بزرگی گوید فرد علت قبضه است و درست که افتد آبله ∴ جنبش شست است تیری را که افتد در کشاد

و قبضه کمان را چنان گیرد که بالای مشت و مجرای تیر وسطی پیدا آید بجرا جای گذشتن
تیر را گویند یعنی در مجرای تیر عرصه بسیار باشد تا وقت گذشتن تیر بر خانه و سوفار
در سیغ کمان دیگر نخورد و تیر بی آلایش رود چنانکه بزرگی گفته است مثنوی
دران کوش کر سوی بالا نهی ∴ بود قبضه اینک بشانه نهی ∴ که تا تیر را زه
نباشد به تنگ ∴ براه گشاده رود بی درنگ ∴ بزرگی دیگر گفته بیت
بماند بر ابهام قبضه مقام ∴ که آنرا چو میدان تیر است نام

باب هشتم در بیان گرفتن شست مشتمل بر سه فصل است فصل اول

در بیان انواع گرفتن شست و آنچه بدان تعلق دارد بدانکه شکل گرفتن شست
سه است بهرامی و طاهری و اسحاقی اما شست بهرامی آنست که بر شکل سی و سه
گیرند چنانچه در عقد انگشت می گیرند در حساب کردن و شمردن چیزی
و آن چنانست که سر انگشت ابهام را میان انگشت سبابه و وسطی متصل بیخ
این دو انگشت بدارد و خنصر و بنصر و وسطی را محکم بندند و سر انگشت نهاده

درون زه بدارد و بعضی این شست را شست ساده و شست درونی گویند
و گروهی یامین خوانند بیت ∴ شست زبهرام تو یامین آن ∴ بست سه را عقد
کن و تیر ران ∴ گفته اند که تیر این شست نیم انگشت دراز باید زیرا که درین شست
زه میانه بند دوم ابهام باشد و این شست در انگشتوانه زه گیر نکو آید و شست
طاهری آنست که بر شکل شصت و سه گیرند و آن چنانست که سر انگشت سبابه
را گرد بگیرد چنانکه سبابه یک دور بر ناخن ابهام نشیند و متصل بند دوم سبابه
باشد و از وسطی بکلی جدا بود و سر سبابه درون زه باشد بدین شست بهر گونه
انگشتوانه که باشد تیر توان انداخت اما وقت گشادن این هر دو نوع شست
ندکو ابهام و سبابه را اینک فراخ کند تا زه بر سبابه نرسد و مجروح نگرداند
و شست اسحاقی مثل طاهری است یعنی بر شکل شصت و سه و لیکن سر سبابه
برون زه باشد یعنی طرف دست شست و بن ناخن ابهام موازنه یکباره
نماید و این شست را شست برونی و شست معلق گویند و شست تیر

نیز گویند و گروهی این شست را محرف گویند و طاهری راست و حق نام نهند
و شست را شست ازان گویند که عقد شصت بدین طریق می گیرند و در میان
بهرام گور و طاهر و اسحاق اختلاف جز وضع انگشتان دیگر نیست چنانکه گفته اند
شست بهرامی و اسحاقی و طاهری چه شست　　اختلاف اندر سبابه کرده اند این هر سه را
و بعد گرفتن هر سه نوع مذکور خنصر و بنصر و وسطی را گرد آورده محکم بربندد و وصل انگشت سبابه
تا که تیر را نگشاید چنانکه بزرگی گوید **بیت** سه انگشت دیگر که در طبع اوست : اگر سخت
محکم بگیری نکوست : و بعضی تیراندازان وسطی را با سبابه ضم می کنند و بهر دو
انگشت ابهام را گره می گیرند و صورت شست بیرون می شود و هیچکس از استادان
قدیم غیر این صورت را که شصت و سه است قائل نیستند اما در بعضی رسالها
افتاده است چون سعد وقاص رضی الله عنه عمر دراز یافت و ضعیف شد بند
و انگشت شست را گرفتند تا قوت یابند چنانکه بزرگی گوید **مثنوی**
چو پیری سعد اندر آمد بکار　　دو انگشت از ضعف کرد اختیار

صفا حاصل الامر باید به تیر　　بهر گونه شستی که خواهی بگیر
و شست در اشتین گرفتن سنت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است
چنانکه در حدیث آمده است استر عقدک یعنی بپوش شست خود را و این امر
بجانب سعد وقاص است و آن ازان سبب بود که در ابتدای حال اسلام
ضعیف بود چون سعد وقاص تیر انداختن گرفت اهل اسلام را قوت
حاصل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شست
خود را پنهان دار تا کافران نبینند **فصل دوم** در بیان عیب و هنر شست
بدانکه بعد گرفتن تیر در شست شست را دو کش نکند و دو کش آن باشد که شست را
با تیر بهم بگیرد و اندکی کمان را بکشد و باز دهد و همدران گرفت باز کمان را بکشد
و تیرانداز دیگر چنین نکند که تیر جنبان رود زیرا اگر تیر را در شست بگیرد و اندکی
بکشد و باز دهد درون سوفار از اتصال زه جدا شود و نمی ماند چنانکه
مولانا محمد صادق می گوید **فرد** چون شست شد گرفته مجنبان و دو کش مکن

زان میزند تهی زه بسوفار خانه را ؛ و گفته اند که در وقت کشیدن کمان
شست را سخت باید گرفت چنانکه اگر کودکی سر پیکان را بگیرد و بسوی خود کشد
از شست بیرون نتواند برد و در وقت گشادن تیر شست را چنان آزاد
بگیرد اگر زنبوری یا مورچه بر زه نشیند تیر بر زمین بیفتد چنانکه بزرگی گوید بیت

شست را آزاد باید در گشادن همچنان   مور اگر بر وی نشیند تیر افتد از کمان

و این بر سبیل مبالغت است مقصود آنست که در وقت گشادن تیر را
نیک آزاد کند تا تیر صاف و جلد رود چنانکه حسین بن شریف علیه الرحمة گوید مثنوی

بلغطان بسوی جیب ابهام کیسه   که خالی بود جای سوفار تیسه
درین شست بادام خالی کند آ   درون ز انگشت بادام وار
اگر شست سرگیر تیرت شود   کند دم زند سر پریشان شود
چه آزاد از دست تیرت جهد   همائی فلک زه ز هیبت نهد

و اگر بار سبابه بر کلوگاه تیر بیفتد هرگز راست نرود و در وقت گشادن

تیر زخم نخورد و پهلوی تیر از سودن قبضه خراشیده شود و خطی دراز پدید آید و آن خط را
اوستادان بر سه نوع بیان کرده اند یکی را خال گویند و یکی را گیسو و یکی را زلف
خوانند خال آنست که سوفار تیر با قبضه میرسد و یکطرف سوفار را مقدار نیم نخود
می خراشد و گیسو آنست که جزو بر ده از تیر با قبضه می ساید و خطی دراز پدید آید
و زلف آنست که جزو نه ده از تیر با قبضه می ساید و این هر سه عیب از بار سبابه
می افتد چنانچه بزرگی گوید ه سبابه را بشست گر تو نهی بزه ؛ گیسو کشیده
تیر خم آرد و چو سو کواره ؛ و دیگر گفته اند در گرفتن شست زه را بالای خط ابهام
باید داشت اگر زه فرود خط ابهام باشد شکم ابهام را زده کند و خون بیرون آید
چنانکه سیفی گوید ه تو از خط ابهام خویش زه ؛ فروتر نداری به بالا بنه ؛
و کندو شدن ناخن ابهام از فشردن انگشت سبابه بر سر ناخن ابهام است
چون پیشتر ناخن آزاد برود والله اعلم بالصواب

فصل سوم در بیان خصلتهای

گرفتن شست به آنکه تیراندازان باید که از وسطی و بنصر و خنصر و سبابه

کشیده بود تا اگر سبابه را عیبی رسد ازین سه انگشت یکی بجای او بایستد
و اگر انگشت ابهام را عیبی رسد بوسطی و بنصر زه را بگیرد و چنانکه سوفار تیر بالای
وسطی باشد و سبابه در سوفار و در خانهٔ تیر تکیه دهد و اگر بند اول از انگشت
سست شده باشد به انگشت شست بگیرد و بوسطی و ابهام و سبابه تا قوت
کمان را ابهام طاقت آرد و آنچنان است که ابهام را بجبانند و سبابه
و وسطی شست گیرد چنانکه وسطی راست بالای زه باشد و سبابه بجای زه
بود و سوفار تیر درمیان هردو انگشت باشد تا قوت در بند انگشت نباشد
و دیگر دست راست را آفتی رسیده باشد تیر را با زه وصل کند و بدندان
بگیرد طرفی بجای دهن تیر را با زه گیرد و بدست چپ قبضهٔ کمان را بکشد
و پیشتر برد تا کمان کشیده شود و تیر اندازد و این در کمان نرم میسر آید
و اگر ابهام بجای باشد و لیکن هر چهار انگشت دیگر زخم تیغ رفته باشد
انگشت ابهام را غلاف چرم سازد و بجای سبابه حلقه سطبر از آهن بندد

و از سر ابهام دو بند شست الحاقی بگیرد و بیندازد و الله اعلم بالصواب

باب نهم در بیان اشکال ایستادن استادان در استادن تیر

بدانکه شکل ایستادن بهرام گور هر دو پا را برابر بدارد و چنانکه میان هر دو پای
موازنهٔ دو انگشت فاصله باشد و بقولی یک دست و چنان بایستد که نشانه
جانب چپ جای خنصر پای چپ باشد و بعضی گفته که نشانه مقابل خنصر پای چپ
بوده باشد و این قول بهتر است و بار تن بیشتر بر پای چپ باشد و میل تن
اندکی طرف چپ سوی زمین بود چنانکه بزرگی گفته است **مثنوی**

یکی شکل ایستاد بهرام گور	بیا و بشنوی چون ز پشت ستور
دو پا را برابر همی داشتی	بفرق دو انگشت بگذاشتی
نشانه چپ خنصر چپ نهاد	برین گونه او داد این کار داد
سر پای چپ بار اندام خویش	نهادی و کردی دل خصم ریش
کمرگاه بر تاب هم پیشوار	بگردند میل سوی راستار

شکل استاد طاهر سر انگشت پای چپ را مقابل نشانه بدارد و پای چپ را
مقدار نیم گز و بقولی زیاده پیشتر نهد تا قوت یابد و پای راست را منحرف
چنانکه شست انگشت پای راست مقابل پاشنه پای چپ باشد و وقت
کشیدن کمان زانوی چپ را اندکی بجنباند یعنی خم دهد چنانکه بار تن
بیشتر بر پای چپ باشد و میل تن اندکی سوی زمین کند تا خوش نماید چنانکه گوید

دوم شکل طاهر که دارد شرف   بود نوک موزه بسوی هدف
بود پای راست از چپ او جدا   بود نیم گز از پس پاشنا
همین راست را منحرف داشتی   ز چپ این هنر نغز بنداشتی

شکل استاد اسحاق سر انگشت هر دو پای را برابر نشانه بدارد و پای چپ را
از پای راست مقدار یک دست پیشتر نهد و بقولی یک انگشت و بار تن
بیشتر بر پای چپ و میل تن اندکی سوی زمین بود تا زیبا نماید چنانکه بزرگی گوید

سوم شکل استاد اسحاق راست   که بودش بر از پای چپ پای راست

سر انگشت هر دو قدم استوار   بسوی هدف داشتی برقرار
بقدر یک انگشت آن پیک را   بری فیصله درمیان دو پا
بسی زور باید درین ایستاد   بر آماج چون تیر خواهی گشاد

ولیکن قول اول آنکه گفته اند پای چپ را از پای راست موازنه یک دست
پیشتر نهد بهتر بود تا ایستاد قوی باشد اما شکل طاهر از همه شکلها بهتر است
و اهل هند هرگز هم برین شکل تیر اندازند ولیکن ایشان در وقت کشیدن کمان
نوعی دیگر در می آیند و این نوع غایت پسندیده است و زیبا می نماید و این
نیز درین باب گفته آید این است چون خواهد که تیر اندازد در شکل طاهر بایستد
چنانکه بالا مذکور است ولیکن چون کمان را بکشد پای راست را بجنباند
یعنی خم دهد و همه بار اندام بر پای راست نهد و میانه را اندکی بخماند
تا میل تن سوی زمین بود و اگر بسیار بجنباند عیب بود و پای چپ را
چنانچه خم نه دهد و سبک گذارد ولیکن چون سه ربع تیر در کمان در آورده باشد

و یک ربع تیر بیرون بود و پای چپ را هم بجنباند و چون تمام تیر را آورده باشد
اندکی جانب نشانه میل کند و تیر بگشاید و بعضی تیراندازان وضع چهارم هم ضبط
کرده اند و آنرا چلیپایی گویند ولیکن با آن سرنگل که معمول سه تیرانداز است نسبت
نتوان داد و آن این است **مثنوی** یکی خفته پایی که آن هست پیش
ز انگشت دومی سوی ساق خویش — همین فرق باشد میان دو پا
بود دیگری کز یک دست جدا — نماید بمثل چلیپا دو پای
نخیزد بوقت گشادن ز جای — بوقت کشش چون در آیی به تیر
همه بار بر پای پیشینه گیر — نگاهی که اندر کشش در شوی
بپای پسین نه تو زور قوی — و باید که درین شکلها که گفته شد
پاشنه پا را از کشیدن کمان تا گشادن تیر بهیچ وجه از زمین برنیارد که
آن عیب تمام است چنانکه گفته ه — نگاهی گشادی جوان گزین
مکن پاشنه را جدا از زمین — که بر سستی پا دزد در کمان

گواهی دهد عیب گیر ندازان

باب دوم در بیان اسامی کشش کمان و آنچه بآن تعلق دارد

مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان اسامی کششهای کمان بدانکه
کشش را استادان بسیار نوع بیان کرده اند چنانچه ابروکشتی و بناگوشی و شانه ای
و زنخی و کتفی و پستانی اما آنکه اکثر استادان پسندیده اند و درین مختصر
ذکر کرده آید بناگوشی و شانه ای و آخرکمی اما بناگوشی آنست که برابر گوش
کشند یعنی اگر کشش تمام شود شست در بناگوش برسد و درین کشش چون
تیر تمام در آید سمت تیر و نظر موافق نشانه باشد و نشانه به نیکو نسره گردد
و تیر این کشش جلد رود و بسیار بدوزد چنانکه بزرگی گفته است ه
در کشش سوی چشم دارش تو بدان — در بناگوش عارض بجهان دوگانه را
و شانه ای آنست که برابر بیلک کمان را بکشد و این کشش زیباست و آخرکمی
آنست که برابر کتف و استخوان آخر کشند و این کشش دراز باشد و تیر این کشش
دراز باید و درین کشش تیر جلد رود و بسیار بدوزد چنانکه بزرگی گوید ه

کشش چون مقابل بود بر کله ۞ که عام است ازین کرد نتوان گله
ولی خاص بالای آخر راست ۞ کسی کین کشش دارد او برده است

فصل دوم در بیان هیئت کشش بدانکه چون خواهد که کمان را بکشد از آن سه شکل گرفتن کمان که گفته شد است بهر یک شکل بگیرد و دست چپ را برابر دراز کند چنانکه قبضه کمان مقابل استخوان آخر که جب تیرانداز باشد و مشت را برابر کتف چنانکه از کتف بلند و فرود نباشد پس با سه انگشت میانه یعنی بنصر و وسطی و سبابه زه را بگیرد چنانکه درجنگاه میانه این انگشتان زه بنشیند تا قوت یابد و بعضی بسر انگشتان کمان را می کشند آن عیب است و آرنج دست شست را برابر انگشتان که بآن زه گرفته است بدارد چنانکه سر آرنج فروتر و بالاتر از انگشتان نشود چنانکه گفت بیت

بکش شست با مشت آرنج راست ۞ یکی از سه کم بیش کردن خطاست

و نظر را بر قبضه و مجرای تیر بدارد تا نظر هم ضبط شود

فصل سوم در بیان عیب و هنر کشش بدانکه بوقت در آوردن تیر اسیچ زور و تکلف نکند و ابرو گره نه بندد و لب بدندان نگیرد و سینه بیرون نیارد و دو دیده دارد و هر دو چشم را گشاده دارد و تنگ نیارد چنانکه مولانا محمد جواد علیه الرحمة گوید مصرع ز دو دیده و از سینه بگشای چشم نیز ۞ ابرو گره مبند بدندان لبان را و گردن را چون زبانه تیر از وی راست دارد و هیچ طرف نجنباند و زنخ را بیرون نیارد و بجلت وصل نکند چنانکه گفت فرد

گردن بدار راست بوقت در آنچ ۞ ز انسان که وقت سنجه میزان نمانده را

و گفته اند که کشش را گشاده بکشد تا در گشادن تیر زه در ریش نیاید چنانکه گوید

گشاد کشش را تو عادت بکن ۞ که یابی حلاوت ز ارسال تیر

و در وقت در آوردن تیر شتابی نکند و آهسته نیز نبود و بیک حمله کشش تمام کشد چنانکه گفت مثنوی

بیک حمله باید در آید خدنگ ۞ چو منزل کند دل بود نام و ننگ
نه سرعت کن آنجا نه آهستگی

میانه روی کن ز شاسیکی **فصل چهارم** در بیان حد و کشش بدانکه

حد و کشش اوستادان شش مرتبه بیان کرده اند مرتبه اول آنکه تمام

کلک را در آرند و سر سندان مقابل بیرون قبضه باشد و این را عیب

شمرده اند چنانکه گفت **بیت** اگر نوک پیکان و قبضه یکی است

رسومی برون عاجزی بیشکی است . دوم آنکه سر سندان را تا ربع قبضه

در آرند و این را نیمچه نام نهند چنانکه گوید . بدومی مرتبه شد نیمچه نام

که ربع قبضه سندانش سند کام میان خاص و عام است این چنین تیر

فرستد گر بکوشد مرد تدبیر سوم مرتبه آنکه سر سندان تا خط قبضه در آرند

و این را خط کشش گویند و حق تیرش خوانند چنانکه گوید بسومی مرتبه چون حق شمارد

سر سندان میان قبضه دارد به پیشان می فرستد نیمچه از صد

میان تیر اندازانست بی رد مرتبه چهارم آنکه سر سندان مقابل

درون قبضه در آرند و این کشش سهد خوانند و حسن تیر گویند چنانکه گوید

چهارم مرتبه کمان حسن تیر است . بجمع سخت کوشان دلپذیر است

ز صد کوشنده تیرانداز میدان سه چار و پنج و شش یابی بدینسان

سر سندان رساند تا بشهد چو انگشتش بر جهد کز سخت ترکش

مرتبه پنجم آنکه سر سندان را تا درون قبضه در آرند چنانکه بر بند دوم

ابهام باشد و این را گسسته گویند چنانکه گفت بپنجم مرتبه است تیر گسسته

درون قبضه بر عقده نشسته ز صد کوشنده تیرانداز بی شک بیابی

نادره زینسان ز صد یک مرتبه ششم آنکه ازین مراتب که بالا ذکر رفت

زیادت کشد و این کشش بازوی تیرانداز و کمان را مضرت کند و این را آشنا گویند چنانچه گوید

ششم تیر آشنا گویند دریاب چو عوقش در کشی افتی بغرقاب

رود تاریکی اندر چشم جانش ز حیرت چون جهد تیر از کمانش

زیان دارد چنین تیر و کمان را کمان خود چیست بازو هم ازانرا

ولیکن لازم مرد هنرمند بترسد یوز ازو چون کوه الوند

هزاران آفرین بار ابر آن مرد　　که خود را درست هندی کند مرد

فاما باتفاق اوستادان مرتبه سوم مستحسن است انکه سرسندان ترکیب
و یا خاکی را نیمی قبضه محلی که داغ تیر می شود بیارد و تا کند بدان دست دهد.
و بعضی گفته اند که برای فرستادن تیر حربی و شکاری و تیر ناوک مرتبه
اول و دوم بهتر بود زیرا که پیکان تیرهای مذکور تیز است اگر تا و درون قبضه
دارند دست را مضرت کند و برای فرستادن تیر بی تاب مرتبه سوم چهارم
و پنجم یعنی خط کشش و کشتی شهبدی و گسسته بهتر بود زیرا که تیر بی تاب تیز نیست.
والله اعلم بالصواب

باب یازدهم در بیان نظر تیراندازی یعنی سره کردن نشانه و زدن تیر و سمت آواز مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان
نظر تیراندازی بدانکه سره کردن نشانه در کار تیراندازی رکنی اصل است و حکم
انداختن تیر از نظر است و حکم اندازی آنست که هر کجا خواهد همانجا زند
و خطا نکند و برای حکم اندازی استقامت نظر است و کننده دست

و اگر با رعایت و استقامت جمیع چیزها و گر رفت نظر برجا نباشد و نشانه نیکو
سره نکند هیچ کار نیاید و نظر را اوستادان بسیار نوع بیان کرده اند
ولیکن انچه اختیار هر یک اوستاد است درین مختصر ذکر کرده آید و آن
چنان است چون خواهد که تیر بکشاید بدنبال چشم چپ قبضه کمان را نگرد
و بچشم راست سر پیکان و هدف را برابر و موافق ببیند و سوفار تیر را نیز برابر
نوک پیکان دارد و تیر بکشاید و این وقتی دست دهد که تیر را بعد کشیدن
زمانی بدارد تا نشانه نیکو سره تواند کرد چنانکه گفته است **بیت**

ورکش بسوی چشم و بدارش تو یک زمان　　در بند پیش عارض خوبان دوگانه را

و این نظر هر کسی را میسر نمی شود از سبب شتابی تیر انداختن چنانکه بر جانور پرنده
و چرنده و رونده و یا تیرانداز بر پشت اسپی که دوان است و یا بر کشتی روان
سوار است و یا خود دوان است ضرورت این نظر را ترک دهد و بنخستین محلها
بر چیزی که تیر خواهد انداخت نظر همانجا بدارد و اصلا نگرداند چنانکه بوقت

کشادن تیر نظر را انچنان بر نشانه دارد که به وقت کمین کردن برای موش
یعنی چشم و هوش و دل بر نشانه گمارد **فصل دوم** در بیان زدن تیر در سمت
آواز بدانکه زدن تیر در سمت آواز یعنی چون کسی در شب تاریک سخن گوید.
بدان سمت تیر اندازد و بزند این کمال تیراندازی است و آن بدین طریق
عادت و استعمال کند نشانهٔ بزرگ و بدو بر مقدار غربال راست کند
در صحرا برود و نشانهٔ مذکور را بدارد و پس پشت آن نشانه یک جرس کوچک
آویزد که آواز دور برود و بعد رشتهٔ باریک چند تار ریسمان را تافته
موازنه سی دیا چهل گز دراز در جرس مذکور بندد و کسی را گوید که طرف راست
یا چپ از نشانه دور شده رشتهٔ مذکور بجنباند و خود یعنی تیرانداز مقابل
نشانه سمت اواز جرس مذکور مشت بدارد و چشم بسته آواز جرس را نیکو
بسره کرده درست آن تیر اندازد اول از قریب شروع کند موازنه
سه یا چهار کمان و از بعد ضبطان لکان کمان بیشتر نشانه را بدارد

تا که دور انداختن ضبط ها و گاهی نشانهٔ مذکور را بر چوبی بلند دارد و چنانکه انداختن موازنه
ده یازده گز بلند باشد و گاهی نشیب بدارد تا در نشانهٔ بلند و پست انداختن
عادت کند چون برین طریق ضبط کرده باشد بعده اگر کسی در شب تاریک
سخن گوید بدان سمت تیر اندازد و **باب دوازدهم در بیان فرستادن تیر** و آن عبارت
از ایستادن و کشیدن کمان و کندن و گذاردن و راندن و کشادن تیر مشتمل بر
دو فصل است **فصل اول** در کندن و گذاردن و راندن تیر بدانکه کندن آنست
که وقت کشادن تیر دست راست را بکند یعنی پس برد چنانکه یک انگشت تیر
درون آید تا بر جلد رود و بسیار بدوزد چنانکه گفته است **مثنوی**

کشش ده سبک آنچنان از فنون	که ستدان یک انگشت آید درون
صفت در خدنگ تو آن نیک تر	که گاهی روش ناید اندر نظر

در رعایت اصلی در وقت کندن تیر آنست که راست بکند چنانکه زور دست
جانب فرود و بالا و راست و چپ نباشد تا تیر راست رود اگر ازین نکته

که اگر یافت تفاوت نیافتد تیر هرگز راست نرود و زه کمان را از محلی که آن انگشت
قابض است چنانکه در اصل وضع اگر کمان راست است همچنان راست از شست
جهد و از زور شست زه از محل مذکور نه پیچد چنانکه گفته است فرد راست کش و
راست کن و راست دان ؛ راست بین راست نشین راست نشان ؛ و گذاردن
آن باشد که دست را بوقت کندن و کشادن موافق دست راست بکند چنانکه
شانه بشانه دوم زند و این را کندن و گذاردن گویند که بدین بدست راست
نسبت دارد و گذاردن بدست چپ و درین هنر تیر دورتر رود و تیرانداز را
زیبا نماید ظاهر نخی گوید فرد کنند و گذار باید در تیر تا ترا ؛ گردد مراد حاصل از نیل
زمانه را ؛ و نیز گفته فرد خواهی که تیرت از دل سندان کنی گذر ؛ اندکی میان
بتاب و بزن هر دو شانه را ؛ و راندن آن باشد که در اثنای کشادن تیر
دست قبضه راست تیر براند یعنی پیشتر برد چنانکه چیزی تیر در آید تا تیر جلد رود
و بسیار بدوزد و اگر تیر را از گذاردن نتواند و اگر گذاردن و راندن نتواند

ازین هر دو یکی تواند کرد اما در تیر سواری و تیر نشسته می اندازند و در
زیر سپری تیر را براند زیرا که در این چنین محل گذاردن ممکن نیست و محلی که ایستاده
تیر می زند آنجا گذاردن و کشادن نیز بهتر بود فصل دوم در بیان کشادن
شست و آنچه بوی تعلق دارد بدانکه شست را چنان کشاید که سر سبابه سینه
بین شود و سر ابهام آسمان بین گردد و تا تیر آزاد از شست بیرون رود و این
انگاه میسر شود که دست را اندکی برتابد و شست را بهانه کشاید یعنی سبابه
و ابهام را سبک تیر کشاده گردانند و درین چنین کشاد را تیز گویند و غلطان
بگشاید یعنی آهسته بگشاید که زه در انگشت ابهام زند و شکم ابهام را سبابه
گردانند و تیر را شست برود و این کشاد را باد گویند چنانکه مولانا احمد گوید
چون شست را جهنده گشائی هنر بود غلطان تباه باشد از آن مکن شعار
و هم بدین سبب گفته اند که ناخن ابهام از سر انگشت مذکور دراز نباید
تا شست سبک جهد و یا اگر در اثنای در آوردن تیر از شست رها شود

زه بر ناخن ابهام زند ناخن برآید پس به تیر نباید داشت زیرا که خوف آن باشد
که در فرستادن تیر زور سبابه بر ناخن ابهام بسیار رسد ورنه از ناخن خون
آید پس بدین سبب ناخن ابهام را برابر سر ابهام راست باید کرد و از این چیزها ایمن باشد

باب سیزدهم در بیان انگشتوانه بدانکه انگشتوانه یکی از اصل آلات تیراندازیست
چنانکه بزرگی گوید **بیت** چو تیر افکنی بایدت چار چیز ؛ کمان و زه و تیر و
گیر نیز ؛ اگرچه تیراندازی بغیر انگشتوانه ممکن است اما هر یک استادان
اقلیم با انگشتوانه تیر اندازند و بی انگشتوانه عیب شمرده اند چنانچه مولانا
محمد حداد علیه الرحمة می گوید **بیت** برخیز ای عزیز برون بر نشانه را
بستان کمان و تیر و زه انگشتوانه را — و با انگشتوانه تیر انداختن فایده بسیار است
انگشت افگار نشود و تیر بسیار تواند انداخت و کمان کشیده و دیر تواند داشت
و دور کمان بازور تیر تواند انداخت و تیر جلد رود و انگشتوانه بر استخوان انگشت
گفته اند اما آنکه بالا ذکر رفته چنانکه بزرگی گوید **ه** با انگشتوانه نکو

عادتست که وقوع رنج آید این جهت — وانگشتوانه را از بسیار چیز
توان ساخت چنانکه از زر و نقره و سنگ و شاخ جانور و دندان پیل و از چرم خام
و جز آن بهترین انگشتوانها آنست که از چرم بسازد و آن سه نوع است یک تو
و یکی دو و یک سه و بهترین انگشتوانه یکتو که از استادان گویند نزدیک با انگشت برهنه است
چندان قوت ندارد و آن برای بچه و مبتدی شاید و انگشتوانه دو لطیف و مستحسن است
و اختیار استادان هند است و ایشان است که چون خواهد که انگشتوانه از چرم
بسازد دو سه پرکاله چرم ماده گاو که آن را ادهوری می گویند موازنه کلان انگشت
کرده بر و بالای همدیگر بسازند و نیز پرکالهای چرم را وصل کنند و بالای آن سنگ گران
بر نهد یک دو روز بگذارد تا نیکو خشک شود و چون خشک شده باشد بمقدار دو انگشت
کرده ببرد و از درون آن نیز بموازنه انگشت ابهام چرم بریده بیرون کند و لیکن
چنان باید برید که از انگشت مقداری گشاده باشد بعد با کارد نیز پهلوها را
هموار کند و صورت انگشتوانه پیدا کرده اند و از موازنه انگشتوانه اندکی باریک کند

تا بعد پوشانیدن سختیان بموازنه آید بعد و سختیان سیاه را آنمقدار که تمام شانه شود
دراز و باهم بِبُرد و از طرف شکم سختیان مذکور را بتراشد تا نیک باریک شود
و کناره سختیان مذکور را هر چهار طرف بسیار تراشد و باریک کند چنانکه بعد
پوشانیدن کناره سختیان مذکور را کسی فرق کردن نتواند و بار لیش انگشتوانه
مذکور را غلاف کند یعنی بپوشاند اول سختیان مذکور را بآب تر کند تا نرم شود و بعد
سر لیس داده و بر انگشتوانه بپوشاند این انگشتوانه بغایت لطیف باشد زیرا چه
درین انگشتوانه تیر صاف بجهد و در انگشتوانه که جز از چرم خام است بسبب سختی
انگشتوانه از شست قفا گرفته شود و پس که باشد زه را بغیر خود است تیرانداز از شست
بجهاند و تیر گز را بدشواری تواند انداخت و میدان زه را زود سوده گرداند
و انگشتوانه شیر ماهی بهتر از انگشتوانه یک نوع است تیر را باقوت برد زیرا که
سخت و در جنگ و شکار دو دانک نیکو بکار آید و آنکه از شاخ جانور و دندان
فیل و جز آن می سازند آن نیز بر دو نوع است گرد و دراز که آنرا بجنه

گویند و انگشتوانه گرد که آنرا زنگیر گویند بنمونه انگشتری گرد باشد و درین نمونه تیر را
در کمان باز و ر توان انداخت و درین انگشتوانه تیر دور رود اما تیر را سبک تواند انداخت
گفته اند که انگشتوانه گرد اندکی گشاده باید اگر تنگ باشد زه انگشت را سست کند و سطبری
انگشتوانه زنگیر بسطبری یک و نیم چند زه باید و اگر از این بسیار سطبر شود زه در پیچید و تیر
نیکو نرود و انگشتوانه دراز که آنرا بجنه گویند از صد لطیف تر باشد و اختیار اهل خراسان
و ترکستان و عربست و در انگشتوانه مذکور تیر جلد و دور تر رود و این نوع انگشتوانه را همی
جست باید تا بوقت در آوردن تیر بیرون نیاید و سوراخ انگشتوانه مذکور دراز تا نیمه
و وضع زه انگشت و بعضی پوشیدن نگرد اند تا هر دو بغل انگشتوانه در هر دو وضع زه انگشت
بنشیند تا بند زه انگشت برابر نشیند و بعضی گویند این انگشتوانه را هم نمونه درین تیر انداخت
باز کرده و الله اعلم بالصواب **باب چهارم در بیان آغاز آموختن تیراندازی**
مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان آموختن تیر بدانکه چون تیرانداختن آغاز
کند اول در ابتدای آموختن کمان لازم است که بغایت نرم باشد بر دست دارد و نفیر تر

بارعایت مشت کشیدن بالا رفته است و چندان بکشد که مانده شود و اگر از ابتدای
با کمان قوی عادت کردن نخواهد کشیدن بازشت گرداند چون کشیدن بکشیدن
کمان لازم سه چله استقامت داده باشد بعده در تیر دست زند اول
در کمان نرم که از صد زیر دست باشد و نشانه نزدیک مانند طاق و خاک ریز تیر انداز[د]
و ایستادن و نشست و مشت و کشیدن را چنانکه بالا ذکر رفته است رعایت کند ضبط
طاق برای استقامت شکل نشست و مشت و کشیدن است پس مقدار یک کمان دور
از طاق بایستد و تیر انداز[د] و چون این مقدار یک کمان زمین انداخته ضبط کند چون
این مقدار نیز ضبط کرده باشد و روزن در روزن تواند انداخت یا کمان دور
دیگر پس تر بایستد و نهایت مسافت تیر در طاق انداختن سه کمان است
و زیاده از سه کمان در طاق انداختن طاقت تیر را ببرد و جلد بنشیند و چون
سه کمان و از زمین نیک ضبطش باشد بعد هدف بمقدار آئینه میانه راست
کند و اندازه درازی چهار کمان هدف مذکور را بدارد و هر روز مداومت نماید

و چون آنقدر زمین عادت شده باشد بعده بکمان بکمان نشانه را بشیر رود چنانکه گوید

اگر تیر خواهی شود بی خطا | نشانه بچوب دو گز کن بپا
بقدر کمانی ز خود دور دار | باد مان همه جهد مردانه دار
پس از ضبط آن یک کمان دگر | بکن پیشتر پس دگر بیشتر
رسانش بپایان بنیمه دو پیش | بجهد تمام ای خداوند کیش
بدینسان ملازم ببند از تیر | درین فن شوی بی خطا بی نظیر
ترا تا شود اینچنین تیر راست | به آماج دیگر گرایش خطاست

و برین طریق تا بیست و یک کمان برساند چون فرستادن این قدر زمین بیک
عادت کرده باشد که سه تیر می فرستد و هر سه تیر بر هدف می رسد و خطا
نمی شود بعد در میدان و شکارگاه بیرون رود و تا بر نشانه دور و نزدیک
و بلند و پست و بر نشانه متحرک یعنی رونده و دونده و پرنده مانند شیر و آهو
و جز آن عادت شود تا زننده و کشنده شود و دستش خونی گردد بعده بجرگاه

رود تا کاری نتوانند کرد و اهل خراسان و ترکستان می گویند هر که تیر و کمان بخرد و در حال بخرگاه رود او گناهکار باشد زیرا چه چون تیر اندازد و اخطا کند دشمن دلیر شود و یاران بد دل شوند پس باید که هیچ روز بی انداختن تیر ناغه نکند و هر روزی صد تیر و زیاده از این بفرستد و هر جنسی تیر اندازد یعنی بکامی و سبری و تکار و تیر گز و تیر ناوک و جز آن تا همه ضبط شود چنانکه گوید

بهر روز صد تیر بفرست تا — که در زمانی بصف وغا
بهر گونه تیر و بهر شان هدف — بکن اختیار از بجویی شرف

و اگر یک جنس تیر مدام می اندازد و چون از جنس دیگر اندازد نیک نتواند انداخت و چون برین طریق که بالا ذکر رفته است نیک ضبط کرده باشد بعده درست آواز زند چنانکه در باب نظر تیر اندازی در فصل دوم گفته شد عادت کند

فصل دوم در بیان داشتن مشت مقدار تیر نشانه بدانکه چون نشانه دور باشد یعنی موازنه صد و بیست کام بود خنصر دست قبضه را

بر نشانه دارد و چون نشانه موازنه صد کام بود بنصر را بر نشانه دارد و چون نشانه موازنه هشتاد کام بود وسطی را بر نشانه دارد و چون نشانه موازنه شصت کام بود سبابه را بر نشانه دارد و چون نشانه از آنهم نزدیک بود نوک پیکان را میانه نشانه دارد و چون سخت نزدیک بود پیکان تیر را اندکی از نشانه پست تر دارد تا تیر بر نشانه برسد و از آن حدها که گفته شد دست نشانه بسیار دور تر یا نزدیک تر بود پس بر موازنه زور کمان و دوری و نزدیکی نشانه دریافته را بدان موازنه بلند تر و پست تر دارد تا بنهایت تیر در میان نشانه آید چنانکه گفت **مثنوی**

بوقت کشش ای برادر نظر — بآماج بگذار و قدرش نگر
بر اندازه آن همی دار مشت — برین ره توان دشمن خویش کشت

باب پانزدهم در بیان انداختن تیر و دانگ و تیر بازگشت و آنچه بوی تعلق دارد مشتمل بر دو فصل است

فصل اول در بیان انداختن تیر و دانگ بدانکه کمال هنر تیر اندازی

از جمیع انواع مذکور تیر سواریست چنانکه گفت بیت کمال هنر چیست
در باختن ⁂ به پشت فرس تیر انداختن ⁂ زیرا چه وضع تیراندازی برای
حرب و شکار است و آن غالبا تعلق بسواری دارد اگر چه در حالت پیادگی
هم تیراندازی ممکن است پس باید که تیراندازی بر پشت اسب ضبط کند تا وقت
کار درنماند و آن چنان است که چون خواهد که تیر در میان سواری اندازد
تنگ اسب را بر سینه اسب خوب بکشد چنانکه پس و پیش نباشد و اول رکاب راست را
موازنه دو انگشت از معتاد دراز کند زیرا چه در وقت بار کردن تیر یعنی در آوردن
تیر بار سوار بر پای چپ باشد و اگر سوار یک رکاب نشود بر خانه نشسته رود
خانهای زین بر سرین سوار زند و سوار بجنبد و تیر راست نرود و بعضی اسب را
رکاب کند و یک چابک انداز دو چابک انداختن همین هنر سواری است و آن
چنانست که دست بلند بر دارد که از سر بگذرد و دو چابک گذران و هیچ انداز
و بر تهی گاه گوره چابک انداختن عیب است و کمان را بسرعت تمام

از قربان بیرون آرد و چابک دوم انداز دو تیر از ترکش بکشد و بازه
وصل کند و تیر را با انگشت ابهام و سبابه بگیرد تا از قبضه جدا نشود و در این
نیفتد پس چابک سوم انداز دو شست بگیرد و بر دور رکاب شده تیر را بار کند
یعنی در آرد چون موازنه ثلث میدان مانده باشد بعده در رکاب چپ
زور بیشتر کند چنانکه تن سوار میل طرف چپ باشد تا زیبا نماید و لیکن یک رکاب
رنشود که خطاست نباید که تنگ یا رکاب بشکند و از اسب خطا کند چون از این
ثلث نیز ثلث مانده باشد و نیک قادر شود تیر را چنان گشاید که نزدیک جای
گوش چپ اسب بگذارد و بر هدف برساند و در وقت گشادن تیر دست
چپ را براند چنانکه بالا ذکر رفته است و تیر راست بر هدف بگشاید زیرا که
اسب در تنگ است اگر راست بر هدف بگشاید تیر پیش افتد پس قدری
پس تر از هدف بگشاید تا در هدف برسد و نظر را از آغاز دواندن اسب
تا گشادن تیر بهیچ وجه از هدف جدا نگرداند تا موازنه میدان دریابد باید که

اسب از هدف نی انداختن تیر نگذرد و آنکه بعضی تیراندازان بجهت بیرون آوردن
کمان از قربان کمان را یک بیکدست می گردانند و اسب را سره می کنند آنرا
بعضی اوستادان عیب کرده اند و بعضی هنر اما بهتر آنست که از آغاز
دوانیدن اسب تا گشادن تیر نظر را بر هدف دارد اصل در انداختن تیر سوار یکدستی
است اگر بر پشت اسب یکدست باشد وقت کار کاری تواند کرد و بعضی گفته اند
دو آنکه را چنان عادت کند که از میانه شست کام اسب را رکاب کند و کمان
و تیر را بیرون آرد چنانچه شرط است بر هدف تیر اندازد و گفته اند که تیرانداز
چنان یکدست و قوی دل باید که در محل تیغ تیر تواند انداخت و آنکه از
دور می گیرند برای اظهار حسن و پیچیدن و لعب کردن بر پشت اسب است

فصل دوم در بیان انداختن تیر بازگشت بدانکه تیر بازگشت انداختن هنر
عظیم است و آنچنان است که خصمی یا شیری از پس قادر شده باشد و یا
شکاری از پس بگریزد و محل گردانیدن اسب نیست از جهت عدم فرصت و یا

و یا آنکه مقام در آن محل بر سر رکاب شود و خود را بپیچد چنانچه سینه بر پس
کوهه زین بغلطد و کمان را بکلی خفته کند تا وقت گشادن گوشه فرود بر فرج
و بهتر گاه است نرسد و کمان نشکند و بر حریف و یا شکاری تیر اندازد و این نوع
دشواری تمام دارد و هر کسی را دست ندهد مگر کسی را که از کودکی ضبط کرده باشد
و انداختن پنجمین تیر در میدان بر هدف عادت تا وقت کار تواند فرستاد
والله اعلم بالصواب

باب شانزدهم در بیان انداختن تیر بر شکاری یا جانوری که در هوا باشد بدانکه اندازه انداختن تیر بر شکاری یا اندازه تخت و شست و دیدن
شکاری است چون خواهد که تیر بر شکاری اندازد اول اسب را دنبال شکاری
بدواند چون شکار زیر دست کرده باشد بر سر رکاب شود و تیر نگشاید اگر
شکار پیش شده سر و دو تیر را میان دو گوش شکاری باید انداخت تا در پشت
یا در فرج تیر برسد اگر شکاری مقابل می آید تیر را میان سینه او باید انداخت
تا در سینه یا در پهلوش تیر برسد و اگر از راست بچپ می رود یا از چپ براست

چون خواهد که در تنور شکاری بزند قدری پیش اندازد و اگر خواهد که در گردن
بزند بر پوز اندازد و اگر خواهد که در شانه بزند بسمت گردن اندازد و اگر
خواهد که در تهی گاه بزند بر شانه اندازد و اگر خواهد که در میان تیر اندازد میان
شکار می فاصله بسیار باشد از آن موازنه که گفته شده است بسیار پیش اندازد
و اگر اندک بود بدان موازنه اندازد و تیر چون کمان بلند باشد و شکار نیز
نزدیک بود اندک پیش اندازد و اگر کمان نرم باشد و شکار نیز دور بود
بسیار پیش اندازد تا غرض حاصل شود و این بکثرت و استعمال بسیار در شکار
ضبط شود و اگر تیر در هوا بر جانور اندازد هم مقداری پیش باید انداخت
تا آنکه تیر آنجا برسد جانور نیز برسد و اگر جانور از حد بلند باشد بسیار پیش اندازد
و اگر نزدیک باشد اندک پیش اندازد و اگر سخت نزدیک شود بر منقار جانور
تیر اندازد تا در گردن یا در سینه یا در بازو و شش تیر برسد باب هفدهم در بیان
انداختن تیر پرتاب و آنچه بوی تعلق دارد مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در بیان

انداختن تیر پرتاب و قسمت هوا و آنچه بوی تعلق دارد و بدانکه فرستادن تیر پرتاب
از مشکل است و از جمیع انواع تیر اندازی باریکی و نازکی دارد هر که تیر پرتاب را
سلامت و صاف تواند انداخت او را تیر انداز کامل گویند و در انداختن تیر
پرتاب هنر و فایده بسیار است زیرا که در این تمامی هنر می باید از گشادن و کندن
و گذاردن و راندن و شست کردن و هموار و نشستن بی آلایش و درو کشیدن و شناختن
هوا و باد و وقت و قسمت هوا و شست آزاد که بار سبابه بر سوفار تیر نخفته زیرا که
این تیر بغایت باریک و نازک است اگر بار بر تیر بخفته تیر رخ کند یعنی بشکند
و دست را مجروح کرداند و چون تیر باریک انداختن عادت کند تیر سطبر انداختن
نیک آسان بود و اصل درین کار شناختن قسمت هواست زیرا که اگر قسمت هوا
نداند تیر پرتاب را دور نتواند انداخت و آن چنان است که چون خواهد که تیر پرتاب
اندازد و در سمتی که تیر پرتاب خواهد انداخت راست بایستد و از میانه آسمان
که مقابل تارک سر است تا فرود آسمان که با زمین وصل می نماید این درست نیمه آسمان

خواهد بود این نیمهٔ آسمان را بنظر قیاس گیرد و سه قسم کند یک قسم را بالا گذارد و دو قسم را
فرو گذارد و دو شست را بر سر دو قسم فرودین بدهد و تیر بکشاید چنانچه مولانا محمد صالح
علیه الرحمه گوید **فرد** برحکم آبروی هوا را سه قسم کن ؛ یک قسم را فراز و دو قسم از فرود گذار
اگر یک هیچ این موازنه شست فرود و بالا شود تیر کم افتد و بعضی گفته اند پنج قسم
کند دو قسم را بالا گذارد و سه قسم را فرود و درمیانه تیر برتاب اندازد اما قول اول
مختار است و اگر قسمت هوا بروز دریافت نمی تواند کرد و در شب بعلامت
ستارگان هوا را قسم کند و یک قسم بالا گذارد و دو قسم فرود چنانکه بالا
ذکر رفت و شست را بر سر دو قسم فرودین بدارد و چوبی را از زیر شست چنانکه
بانگشت خنصر برسد بزمین بدارد و بر آن چوب شست را قیاس کند چون
روز تیر اندازد همان چوب را چنانچه در شب بوده بود در زیر شست باستاند
و هم بدان قیاس تیر اندازد چند کرت همچنین کند تا قسمت هوا در یاد این قسمت
جز بصحرا راست نیاید زیرا که آنجا آسمان بزمین وصل می نماید و اگر خواهد که

تیر برتاب اندازد در میدان جای ضبط کند باید که صنده و قچه را از چوب یا از نی تیره
مدور یا مربع موازنه یک نیم گز دراز بسازد و آن را به پنبه دانه یا پوست جو پر کند
اما پنبه دانه بهتر بود و در سقف یا در محلی بلند بقیاس شست و هوای برتاب بلند ببندد
و تیر که بر تخم طاقت دارد هر روز ملازمت نماید و اگر قسمت هوا در خانه دریافت
کردن نتواند هم بدان طریق که بالا گفته شده است شب بیرون رود و بعلامت
ستارگان شست را بچوبی بپیماید چون روز شود موازنه چوب بند گو راست هم ...
و مقابل شست صنده و قچه در محل بلند ببندد و محل ایستادن خود و محل بستن صنده و قچه
معین کند و هر روز همدران مقام بایستد و در صنده و قچه بند گو در تیر اندازد تا تخم
شست برتاب اندازی در دل او قرار گیرد **فصل دوم** در بیان دانستن آنکه تیر
برتاب در قسمت هوا رفته است یا نه بدانکه چون تیر برتاب اندازد در روشن
تیر در هوا نظر کند اگر تیر طریق گنبد فرود آید تیر در قسمت هوا رفته است و اگر
این یافت کردن نتواند جای که تیر می افتد در زمین خلیده ایستاده بماند

پس ببیند اگر سوفار تیر برابر آینهٔ زانو باشد بداند که تیر درست بهوا رفته است
و اگر سوفار تیر از آینهٔ زانو بلند است یقین بداند که تیر دو قبضه فرودین مشت را
بالاتر داشته بود پس آنچه تیر انداخته بود مشت را فروتر دارد و اگر سوفار تیر
از آینهٔ زانو فروتر است بداند که اندو قبضه فرودین مشت را فروتر داشته است
پس از آنچه تیر انداخته بود مشت را بالاتر بدارد تا تیر قسمت بهوا رود

فصل سوم

در بیان انداختن تیر بر تابه و ایستادن و مشت و نظر و آنچه بوی تعلق دارد بدانکه
چون خواهد که تیر بر تابه اندازد از آن سه شکل ایستادن که بالا گفته شده است
بیک شکل بایستد اما ایستادن بشکل طاهر بهتر است و مشت را هم بشکل طاهر
بگیرد و زیرا چه در مشت ترکسته است تواند انداختن و چون تیر درون قبضه
دارد بی شبهه دور رود و در آن هنگام هر دو پا را استاده دارد و هر دو زانو را هیچ
خم ندهد و قد راست بدارد و بار تن بر پای راست افکند چنانکه تن را اندکی
سوی راست مایل باشد و کمان را اندکی عکس برکرد خفته کند تا سواری تیر بر کمان

اندر کشیده آمدن و بیرون نهاد چپ || را از پس کمان منحرف برون تیر را
باید کمان فرو و تیر از فراز نیست || چون غازی که باشد بر مرکبی سوار
و سواری تیر بر کمان از آن سبب است که تیر بلند خیزد و دوری تاثیر کشش در دست
بیشتر از دست چپ است و دست چپ را هم اندکی براند چنانکه گفت
هر که با این تیر آید گوشش بعد از کشش || از درون سنگ پیکانش بیرون آید از
و داشتن نظر که بالا ذکر شده است که بچشم چپ قبضه کمان را نگرد و بچشم راست سر پیکان
و هدف را ببیند و آن در بر تابه میسر نیاید زیرا چه در وقت ایستادن تیر بر تابه مشت
بلند می باشد و نشانه بر زمین بود اگر بر نشانه نظر دارد در رفتن تیر عیب تیر را
در نمی یابد و هوا قسمت نتواند کرد پس باید که بوقت بلند کردن دست نظر
بر قبضه دارد و بر آسمان تا قسمت بوا دریابد چون قسمت بوا دریافته باشد
مشت را بهمان انجا بر قرار دارد و بعد نظر را بر نشانه دارد و تا تیر را درست اندازد
و چون تیر را غوق در آرد در آن زمان نظر بر پیکان کند فی الحال تیر را بگشاید

تا آن زمان که تیر بر زمین افتد نظر از تیر جدا نکردانند تا عیب و هنر تیر دریابد
و اگر بر تیر خود اعتماد دارد که بی عیب هیچ است هم انداخت پس از کشیدن کمان تا گشادن
تیر نظر بر نشانه دارد تا تیر راست بر نشانه رود **فصل چهارم** در بیان مقامهای
تیر پرتاب و دور و نزدیک انداختن تیر پرتاب مسموع از بندگی خواجه معظم عزیز الله حسام علیه الرحمه **مثنوی**

صد رفتن تیر پرتاب را | مقام ار بدانی بگویم ترا
که پیری ز اصحاب تیر ای جوان | خبر دادش بدین گونه اندر میان
مقامش نهادی چهار ای امیر | بگویم هر یکی را بیان یاد گیر
مقام نخستینش مقصد گز است | بگزهای جهانه که معمول است
دوم را تو هفصد و هشتاد دان | سوم راست سیصد و شصت ای جوان
چهارم نهصد و چهل آمده است | نهایت هزار است که مردم بجست
شنیدم دو سه کس ازین بیشتر | که بودند استادای خوش سیر
فرستاده ای جوان گزین | وان را تا باور بدان بالیقین

اگر طالبی ای هنرمند پیر | درین فن چو خواهی شوی بی نظیر
بنوعی درین باب با جنس خویش | درآئی که فضلش نیاید به پیش

و نهایت پرتاب اندازی در ملک بلخ با هزار گز است اما در ملک خراسان و کرمان
و عرب هزار و دویست گز و زیادت تیر می اندازند و آن حاجت هوا و اسباب
آنجائی است و در ملک بنگاله سیصد گز کمتر کسی تواند انداخت زیرا که در آن ملک
هوا نم دار است و همدرین سبب گفته اند که در برسکال و در زمستان هوای پرتاب
نیست و شناختن هوا در پرتاب اندازی یکی از هنر تیراندازی است باید که هوا را
نیک سیره کند که در هوا نم نباشد از جهت ابر و باران و بالای آب نباشد
و در تابستان که آفتاب در برج ثور و جوزا باشد تیر دور رود بسبب صافی و خشکی
هوا و باد نیز موافق باید یعنی اگر باد سمت شرق می رود تیر را هم سمت شرق باید انداخت
و اگر باد از سمت غرب آید و سمت شرق میرود و میدان نباشد تیر را هم بر رخ
باید انداخت اگرچه دور نرود اما راست رود و اگر باد شرقی و غربی باشد

و تیر و سمت جنوب یا شمال انداز درست و دور رود و مقصود باد سوفار باید باد پیکان
و پهلو موافق نیست اما باد موافق برای تیر انداختن باد قبله است و باد جنوب نیز حکم باد قبله
دارد و در هوای نرم و باد شرق و شمال و بالای آب و در هوای زمستان اول و آخر وقت
و در تابستان دور نرسد میانه تیر دور رود و اگر در کمان تا در تیر نرم باشد تیر دور نرود
و اگر کمان ساخت شش ماه و یکساله باشد هم تیر دور نرود و اگر کمان دو ساله و یا سه ساله
باشد خوب است رعایت این شروط در محلی است که به دعوی تیر بفرستند و یا امتحان
دوراندازی و تیراندازی خود کنند فاما برای خود کنند فاما برای کثرت مشق و دست تیر و تفنگ
خواهد بفرستد. **فصل پنجم** در بیان کمان و زه و انگشتوانه تیر و تاب که چگونه باید
بدانکه کمان تیر و تاب خشک و سبک ساخته دو ساله یا سه ساله باید و قبضه کمان مذکور
با دستار که برابر باید یعنی نه بلند برآمده باشد و نه فرو نشسته و گوشه لغچه اندک
خم باید تا پس کش نباشد یعنی در آخر کشش زور نکند تا تیر دور برود و این دو را
شیرین خم گویند و از هوای نرم و گرما سخت نگاه باید داشت و دیر و زه نباید داشت

نامرو از خانه هم در وقت انداختن تیر زه کنند چون از انداختن تیر فارغ شود نقضی اول
زه فرود آرد و در کمان تیر و تاب شب هم بند و تسمه بند و زیرا که این چیزها جلدی کمان را
کم گرداند و نهبند از پس رفتن باز دارد و از زه کمند که آنرا باد رو می گویند در زه
مقبول که بعضی تیر و تاب می بندند و آنرا کبوتر خانه می گویند تیر و تاب دور تر رود و گفته اند
که از زه نو و زه مالیده تیر و تاب دورتر رود و فرود گوشه زه کمان تیر و تاب
اندکی از معتاد دراز باید چنانکه گوید **مثنوی** — عجب گفت بر من یکی بس دبیر
که مالیده زه باید از بهر تیر — خصوص آنکه در باب تیر و تاب گفت
چنین گو بر تجربه آن مرد سفت — شنیدم هم از لفظ آن خوب سان
دو فرقه گوشه باید زه تا نون دراز — و برای انداختن تیر و تاب استادان
زه را نوع دیگر می سازند و آن چنان است که ابریشم جلد را هفت تنت کنند کوتاه و بلند
و بعده مقداری گندم و آب در آوندی انداخته بجوشانند بعده در کمان کنند
و چهار تار ابریشم یکجا کرده زه مذکور را به پیچیده مادام که خشک شده در نی تیر اندازد

وقت حاجت در کمان کند و این انزه های دیگر تیر پرتاب دورتر رود و تیر
پرتاب هرچند که باریک باشد دورتر رود و وزن تیر پرتاب براندازه زور کمان است
چنانکه حکما گفته اند السهم نصف القوس یعنی نصف وزن قوس یعنی اگر کمان
دوازده درم سنگی است تیر پرتاب برای آن کمان شش درم سنگ باید و اگر زیاده
باشد بران موازنه نشاید و این حد انتهائی است و اگر ازین وزن سبک باشد
دورتر رود و هم ازین گفته اند که تیر پرتاب را در پرخانه چهار گز فرودین تنگ کنند
و نور بنوسانند ولی اندک سخت کنند تا سبک باشد و پرخانه تیر پرتاب مقدار دو انگشت
دراز باید و داغ گزی بنمونه صراحی بازگونه و سوفار بنمونه پیله باید و بجز هوا و گز تیر
پرتاب موافق باید یعنی چنانکه هوا را یک قسم بالا و دو قسم فرود می کنند تیر پرتاب را
نیز چون وزن کنند دو قسم جانب سوفار و یک قسم جانب پیکان در وزن است
باشد و بعضی اوستادان گفته اند که سه حصه تیر جانب سوفار باید و دو حصه جانب
پیکان چنانچه در قسمت هوا اختلاف کرده اند اما قول اول مختار است و چون

خواهد که تیر پرتاب را وزن کند و ریسمان باریک را حلقه کند و تیر پرتاب را در ان حلقه
در آرد و اگر دو حصه در طرف سوفار باشد و یک حصه سوی پیکان بود بداند که بحر راست
شده است و اگر طرف سوفار بسیار می شود پیکان سبک کند و اگر طرف پیکان
تیر را بحر بسیار باشد پیکان گران و ثقیل کند موازنه که بحر راست آید و تیر پرتاب
گاودم باید یعنی طرف پیکان سطبر و طرف سوفار باریک باید و اصل در تیر پرتاب
سبکی است زیرا که تیر گران هرگز برابر تیر سبک نرود چنانکه بزرگی گفته **مثنوی**

یکی زان سبک هست و دیگر گران — گران چون سبک کی جهد از کمان
که دارد سبک ره بر اوج سما — گران بر زمین خواهد افتد بجا
ازین روی رائی چنانکه تو — ببیند تفاوت بهر تیر تو

ازین جهت گلک را از میان خالی می کنند و تیر پرتاب می سازند
تا که سبک آید و آن از گلک خطائی بهتر آید زیرا که در رو هیچ گره نیست
و طریق ساختن تیر بندکو راین است که گلک خطائی را دو سه بار در کاه کنند

بعد آن تاب کشیده راست و کرد آن کند و بعد از آن تیر معبر دو دو باره کروه هم
چهار کمان انگشت هر دو طرف کلک که گره وصل خواهد کرد خالی کنند و باقی را تمام
بکاره و مغز بیرون آرد بعضی با سریشم هر دو پر کاله را وصل کنند و با ریسمان تافته
تمام تیر را محکم بندد و سه چهار روز بگذارد تا خشک و محکم شود و بعضی ریسمان کتان هم
و کلک را باکاره هموار کرده اند و یکسان کنند چنانچه کلک را باکاره مضرت نرسد بعد هر دو
طرف کلک گره وصل کرده تیر به تاب ترتیب کنند نیک سبک آید و لیکن در فرستادن
این تیر خطر است زیرا که این کلک گلها بسیار دارد و اگر رخ کند یعنی بشکند دست را
مجروح کرداند بعضی تیراندازان در فرستادن این تیر دستوانه از چرم سطبر بر پشت
دست و مجرای تیر می بندند تا اگر تیر بشکند دست را مجروح نگرداند و با انگشتوانه
تیر به تاب انداختن دورتر رود از آنکه بغیر انگشتوانه اندازند چنانکه گفت ع
از شاخ و استخوان گر بود تیر ترا بدست   به تاب تو نماید اندر بموسه جست
و از انگشتوانه زه گیرد دورتر رود و اگر انگشتوانه زه گیر دیگر بوسته و تیر به تاب

اندازد دورتر رود از آنکه بیک انگشتوانه اندازد **باب هیزدهم در بیان روش تیر**
و از آنچه تیر جنبد و آواز کند مشتمل بر سه فصل است **فصل اول** در بیان روش تیر
بدانکه در روش تیر سه چیز اصل است یکی آنکه جلد رود دوم آنکه صاف رود و سیوم
آنکه بر هدف رسد چنانکه گفت **بیت**   سه اصل است در تیر ز اهل هنر
یکی جلد و صاف و سوم بر هدف   اگر تیر این سه صفت باشد هیچ کار نیاید
و آن تعلق بسیار چیز دارد چنانچه کشیدن و بگشادن و بکمند زدن و کندن
و راندن و شست آزاد کردن و محکم کمان و تیر راست و بار خ و زه و انگشتوانه
و فرد کوته و دراز چنانچه هر یک را بالا شرح داده شده است و بعضی چیزها که بالا ذکر
نرفته درین فصل گفته آید انشاء الله تعالی **فصل دوم** در بیان جنبیدن تیر بدانکه اگر
تیر می اندازد و آن تیر راست میرود و باز جنبان می شود آن عیب از کجی تیر است
زیرا که تیرانداز بهتر خود درست می اندازد و تیر بالطبع خود کج و جنبان می رود اگر تیرانداز
تیر جنبان می اندازد چون نزدیک نشانه میرود و تیر راست می شود و این عیب از تیرانداز است

زیرا که تیرانداز را کج و جنبان می اندازد و چون تیر راست است بطبع خود
راست میرود و آنکه چون تیر از شست رها شود تا آنکه بر زمین آید پیچیده رود کلاود
میرود و آن از بی هنری تیرانداز است و آنکه چون تیر از شست رها شود سوفارش
جانب آسمان و زمین جنبان رود آن از فرود و بالا گرفتن شست بود و آنکه راست
و چپ بجنبد دلیل بر گشادگی سوفار بود و اگر قبضه را از دست بتابد دست از چپ
و یا بلندتر یا پست تر تیر جنبان رود و هر گاه که شست سخت بگیرد تیر سخت برود
و هر گاه که شست سست بگیرد تیر سست رود و اگر کمان بلندتر و سبک و یا
کمان نرم و تیر گران باشد نیک رود و در وقت گشادن تیر باید که زور دست
قبضه کمان با دست شست برابر دارد و اگر زور یک دست بر دیگر زیادت بود
تیر کمتر راست رود و اگر کمان از موازنه زور تیرانداز قوی بود تیر جنبان رود و در است
نرود پس باید که چون کمان ده درم سنگ توانی کشید در کمان هشت درم سنگ
یا نه تیراندازی تا کمان اسیر تو باشد نه تو اسیر کمان ه کمان زیردست تو

مامور به ؛ زبردست آمر بود و دور به ؛ ببین قدر زوری که داری و کمان ؛
به قدر زور خودش بگیر در کم ستان ؛ **فصل سوم** در بیان آنکه تیر که آواز کند عیب است
یا هنر و از بهر چه آواز کند بدانکه تیر که آواز کند عیب تمام است شست بیجان جلد
گشاید تیر گردان رود و باد در پرها درآید آواز کند **سوال** از کجا معلوم شود که بزن
شست بیجان گشاید و جلد باشد بعده آواز کند چرا نباشد که هم از بهر بیجان گشادن
آواز می کند **جواب** زیرا چه که آواز می کند هم بجهت آنکه از شست رها شود آواز میکند
بعده چون نزدیک نشانه میرود سست می شود آواز نمی کند پس معلوم شد که چون
شست بیجان و جلد می گشاید آواز می کند و آنکه بعضی تیراندازان می گویند که از
سستی آواز می کند غلط است چه ایشان شاگردی اوستادان کامل نکرده اند
و خود آن جواب ندارند که اصلاح و فساد دریابند زیرا که اگر از سستی آواز کردی
در آخر میدان آواز کردی **سوال** چون تیر جلد باشد و آواز آن جلدی باشد
عیب از چگونه گفته شود **جواب** از بهر آنکه چون تیر گردان برود موازنه گردش تیر

سست می کرده بن عیب باشد **جواب دیگر** هرگاه که تیر گردان برود بر خصم و یا بر شکار
برسد بسیار بدر رود زیرا که تیر حربی و شکاری گرد نیست دو یا سه پهلو دارد چون
بر خصم و یا بر شکاری برسد تیر بگردد و بسیار بدر رود **سوال** تیر که گردان می رود
دمی کرده و راستامی کرده یا چپاچپا **جواب** چپامی کرده و هم از بهر این معنی در بعضی تیر
رسالها مذکور است نشست بر چپی گشاید که سر انگشت سبابه بسینه من شود و سر انگشت
ابهام آسمان بین کرده تا شست بیجان گشاده نشود و تیر طرف چپ نگردد **سوال**
چگونه دریافته شود که چپامی کرده و یا راستامی کرده **جواب** ابریشم باریک سازد که طرف
زه و یک پیکان در تیر بندد و یک طرف لعاب بگذارد و تیر بکشد و بگشاید چون تیر
بیجان و جلد گشاید آواز کند ابریشم در تیر طرف چپ پیچیده گردد و اگر آواز نکند ابریشم
پیچیده نگردد و هر تیری که بیجان گشاده نشود و جلد نباشد آواز چندانی نکند و بیرون
تیر کند و هر تیری که جلد باشد و بیجان گشاده نشود آواز نکند و ابریشم در تیر نه پیچد
و این همه به تجربه و امتحان معلوم شود **باب نوزدهم در بیان فرستادن تیر گز**

مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان انداختن تیر گز و آنچه بران تعلق دارد
بدانکه تیر گز را اوستادان برای زدن جانور که مانند روباه و خرگوش و جانور
پرنده که در زمین یا در هوا یا بر شاخ درخت باشد وضع کرده اند زیرا که در تیرهای
دیگر آلت زخم پیکان است و تیر گز تمام آلت ضربست چنانکه گفته اند اسوا حسن
کل مضراب یعنی تیر گز آلت ضرب است زیرا که تیر گز بهتر رود و از هر محلی که جانور را
زخم کند جانور بیفتد و هر جانور که نزدیک باشد او را بگز زدن کمتر خطا شود و تیر گز
بر زمین فرستادن هنر تمام است و آنچنان است که سوفار گز را از محل وصل
کردن تیر بازه سه چهار انگشت بالاتر وصل کند بلند و بهتر شود و کمان را کشیده
چون تمام تیر در آرد کمان را بسیار بجنباند یعنی طبق کند چنانچه هر دو گوشه کمان
را برجوش تیر از دور است باشد پس بن گز را بر نشانه راست بدارد و راست
بگشاید تا بر زمین پهن و هموار رود و گز سلامت ماند اگر در هوا و یا بر شاخ درخت
انداز و کمان را منحرف گیرد یعنی اندکی خمیده کرده اند و بن تیر گز را بر نشانه دارد

وبکشاید غرض حاصل شود واگر جانور بسیار دور باشد ازاین موازنه که سوفار
گز را بلند وصل کردن گفته شده است اندک بلند وصل کند واگر جانور از آن
بسیار دورتر باشد سوفار گز را برابر خط قبضه وصل کند تا دور رود واگر خواهد
که از سوفار تیر گز جانور ها یا چیز دیگر را بزند بن گز را به چیزی که خواهد انداخت
از آن چیز موازنه دو انگشت طرف چپ بدارد و اگر خواهد که ازین گز بزند بن گز را
از آن چیز طرف راست بدارد و هم برین نوع هر چهار طرف قیاس کند
و کمال هنر گز اندازی در فرستادن در دو شاخ درخت است و آن تعلق
بداشتن کمان دارد و آن چنان است که اگر دو شاخ درخت ایستاده اند
یعنی بن شاخ طرف زمین است و سر شاخ طرف آسمان است چنانکه دو شاخ
آهو و میان هر دو شاخ فاصله اندک باشد و اگر درچنین محل کمان را خفته کرده اند
تیر گز به همین رود و بشکند پس هنر درین محل آنست که کمان را راست چون ستون
ایستاده دارد و تیر گز بگشاید تا گز ایستاده رود و هم بسلامت ماند و هم غرض

حاصل آید و همچنین اگر دو شاخ فرود و بالا اند یعنی یک زیر و دیگر بالا است و درمیان
اندک فاصله است و در این چنین محل کمان را بکل خفته کند تا تیر گز به همین رود و نشکند و اگر شاخها
اندک خفته بود کمان را هم بقدر آن خفته کند تا گز بسلامت ماند **فصل دوم** در بیان اوصاف تیر گز
بدانکه از چوب گران سنگ و راست که دو وال دارد سخت و چرب و بی گره باید
تا بر اسپ نشکند چنانکه زیتون و چنینه که آنرا گرده می گویند و دهمن و سیاه چوب
و مانند آن از همه زیتون بهتر بود و بعد از گرده و بعد او دهمن و بعد از آن دیگر چوب گز را
در چله زمستان باید برید و کنده در سایه شش ماه خشک باید کرد بعد و پاره و پاره کرده
و گز را نیم تراشیده و سه چار ماه دیگر در سایه خشک باید کرد تا تری اصلی برود و گز را
از تنه درخت باید ساخت تا نیکو آید و تیر گز را اندر سی موازنه یک نیم انگشت
کوتاه باید و دو سو باریک و میانه سطبرتر باشد مانند چوب ترازو و سطبری میانه گز را
سینه گز گویند اگر از سینه باریک باشد در فرستادن نیکو نرود و زخم نیکو نیارد و مهره
سوفار گز را از مهره تیرهای دیگر سطبرتر دارد و هر دو بره سوفار گز را سطبر دارد

تا بهر زخمی نشکند و دهانه سوفار گز را از سوفار تیرهای دیگر اندکی عفج باید زیرا
گز را از جای وصل کردن تیر بلند وصل خواهد کرد و اگر سوفار عفج یعنی عمق نباشد
تیر از زه جدا شود و تیر گز را با بجز تر باشد و بجز گز را وزن هم گویند و بجز گز آنست
که ریسمان بیک حلقه کنند و در آن حلقه گز را نهند اگر یعنی گز راست بی کم و بیش
یکطرف باشد یعنی یک طرف با بجز تراشیده شده است و بعضی گویند که نصف
بالا گز تر از نصف آخر باید تا روش خوب کند و لیکن قول اول مختار است و تیر گز را
با ناوک و کار در تیر بهتر است تا هموار آید یعنی جای بلند و جای پست نباشد
و ناوک از نی نیزه می سازند و آن معروفست هر یک تیرگران می دانند بعد
تراشیدن ریکمال کردن با تختیان سخت بمالد تا روشن و آبدار آید بعده
در سوفار توز بپوشانند تا زیبا نماید والله اعلم بالصواب **باب بستم در بیان**
انداختن تیر ناوک و بیان اوصاف ناوک و سبب وضع آن مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در بیان وضع کردن تیر ناوک و نهادن آن که چه طریق اندازند

بر آنکه چون تیراندازان پیر و ضعیف شدند و قوت جوانی ایشان کم آمد
و کمان نرم گشت تیر ناوک را وضع کردند تا هر غرضی که از تیر دراز و کمان سخت
یعنی بازو میسر شدی از کمان نرم و تیر کوتاه حاصل کردند و آن دور انداختن
اسلحه است زیرا که سخت ترین تیرها تیر ناوک است و هیچ تیری جلدتر از تیر ناوک
نیست و این را تیر کاری گفته اند یعنی هر جا که بزنند نیکو کار کند هم بدین معنی
گفته اند که تیر ناوک وسیله پیران است و اگر تیراندازی جوان و قادر دست
با کمان سخت در بار عایت شست و مشت تیر ناوک را در هر چه بزند بگذرد و فرستادن
تیر ناوک را اندکی اشکالی دارد و خالی از خطر نیست چون خواهد که تیر ناوک اندازد
بر سر باریک ریسمان و یا ابریشم باریک بطریق و ستکی جا بکسه ببندد و در آن
انگشت بنصر و خنصر دست قبضه شست اشکال کند تا ناوک بر زمین نیفتد بعده
تیر را در ناوک برآرد و از چپای زه ناوک را در کمان در آرد و تیر را با زه وصل کند
و با ناوک هم شست بکشد و در آرد و کمان را بوقت گشادن تیر راست بجنبان

ایستاده دارد و اگر کمان را بسیار خفته کند خوف آن باشد که تیر بیرون
آید و بر دست رسد و یا جامه دیگر رود و دست راست را بسیار کند و یا
ناوک به همه دست راست برود و دست چپ اندکی بر آمده بیشتر برود تا تیر جلد رود
و بسیار بدود و این ناوک را که بالا ذکر رفت ناوک دستی گویند و بعضی ناوک را
نوعی دیگر می سازند چنانکه ناوک نرمک ناوک قبضه این ناوک محل هم گویند
و ناوک مسدود و قاما ناوک قبضه آنست که ناوکی خود موازنه ده انگشت دراز
و موازنه دو انگشت پهن از شکل تنگ و سبک بسازد و طرف پهنای ناوک
که با قبضه متصل خواهد شد به زه تنگ و سبک پهنی یک و نیم انگشت و بدرازی
دو انگشت بسازد و بزه ناوک را با قبضه ریسمان باریک با سر محکم بندد چنانکه
ناوک بالای مشت هموار نشیند و زه را با پهلوی ناوک چنان وصل سازد
که ناوک تمام انگشت درون کمان در آید و چیزی از مشت ناوک بدر کو
بیرون بود تا مشت را مضرت نکند پس تیر بتاب را از مقدار پنج انگشت

کوتاه کنند تا وقت در آوردن تیر پنج انگشت درون قبضه در آید چنانکه یک انگشت
تیر درون ناوک باشد پس از آنجا تیر را بکشاید چون تیر سبک کوتاه است دور خواهد رفت
در حوفا تیر را بجای وصل کردن با زه یکسو فار و ار بلند وصل کند تا تیر نشکند و تا
و مشت و شستن و گشادن آلایش و بی عیب نباشد و درین ناوک تیر را تواند انداخت
زیرا چه خطر بسیار است و اگر شست تواند انداخت تیر بشکند دست چپ را
و یا سینه را و بازو را مضرت کند و کمان را نیز بشکند و این تیر را با انگشتوانه سختیان
و جامه نیکو تواند انداخت و یا انگشتوانه سخت چنانچه از شاخ و سنگ و جز آن
نتوان انداخت و در فرستادن این تیر مشت گرفتن بشکل ظاهر نیکو آید و در مشت دیگر
نتوان انداخت و درین ناوک تیر همه به نرخ که سرش باریک باشد و دندان کوسه اول نشان
را انداختن نیکو آید و فرستادن تیر درین ناوک که بالا ذکر رفته است کمال هنر
بر تمام انداز است و فرستادن دو نوع ناوک که بالا ذکر رفته است یعنی ناوک تنگ و
و ناوک مسدود و تعلق همه نمونه استاد و ار و اگر بعضی از استادان هر دو نوع ناوک را که

بیان کرده اند فاما کمتر کسی فهم تواند کرد و آن نیز گفته آمده است مثنوی

سوم ناوک دست قلابه است — در و ضرب ابهام شست دو است
چهارم تو مسند و میدان بگوی — در و تیر بی پر و پیکان بجوی
ولی کودکی جست بر زه سوار — شود ناوک تیر از و طعمه خوار

فصل دوم در بیان صفت ناوک و تیر ناوک که چگونه باید بدانکه ناوک را از چوب گران سنگ درست رگ و چرب باید تا بغیر تاب کشیدن درست باشد چنانچه چوب آبنوس و سیسم پخته و جز آن هر چوبی که باشد چوب را در جله زمستان باید برید هم بدین معنی که بالا ذکر رفته است و دراز ناوک از تیر رسمی موازنه دو انگشت زیادت باید تا دست را مضرت نکند و منقار ناوک باریک باید در شست گرفتن نیکو آید و اجوف ناوک یعنی درون ناوک را آن قدر خالی کند که تیر در وی جست نشیند اگر میانه ناوک تنگ کشاده نباشد تیر کمتر راست رود و شکاف ناوک را آنقدر کشاده کنند که سوفار تیر در هم آید

و اگر شکاف تنگ باشد که سوفار در و نگنجد در وقت انداختن تیر ناوک تیر دود و بس که باشد که تیر باز و می چپ تیرانداز را یا شست باید و زد و طریق دانستن آن سوفار تیر و ناوک در شکاف ناوک می گنجد یا نمی گنجد آنست که تیر را با ناوک بهم چنانچه انداختن شست می کرد همچنان باز دارد و وصل کند پس دست بگذارد و ناوک را متصل زه بگشته چنانچه متصل زه کشیده شده و تیر هم باز ده وصل باشد اگر سوفار تیر سطبر است و شکاف ناوک تنگ پیدا خواهد شد یا سوفار تیر باریک یا شگاف ناوک را کشاده کرده اند تا بریزد ناوک بسلامت رود و هیچ خطری نباشد و سوفار تیر مذکور در عوض کند تا در شست گرفتن از زه جدا نشود و تیر ناوک را از کلک باریک بسازد چنانچه در تیر گفته یعنی از یک بند سازند و از چوب و از نی نیزه هم بسازند اما از همه از نی نیزه که پخته باشد نیکو آید و تیر مذکور را با پیکان هم دوازده یا سیزده انگشت دراز باید کرد و انگشت پیکان بود و باقی تیر و پیکان مذکور سه دو دریا شکل چه باید و این نمونه دیگر نیکو باشد و بر خانه تیر مذکور موازنه دو انگشت دراز باید و در دیگر پرهای نمونه صراحی بازگونه باید

و گفته اند وزن تیر ناوک بجو وزن تیر پرتاب باید یعنی دو حصه تیر سوی سوفار
و یک حصه سوی پیکان بود والله اعلم بالصواب

باب بیست و یکم در بیان انواع لکد در تیر و نفع آن

بدانکه در دون قدم تیرانداز اختلاف کرده اند بعضی گفته اند
یک قدم باید زد و بعضی گفته اند سه قدم و بعضی گفته اند پنج قدم باید زد و بعضی
گفته اند که هفت قدم و بعضی گفته اند نه قدم باید زد و این از بهر آنست که
تیر جلد رود و بعضی گفته اند لکد درین مقابله چابک است برابر اسپ هر چند که
اسپ تیز و جلد باشد چون چابک زنند زیاده تر جلدی کند همچنان لکد در
تیر است تیرانداز هر چند که جلد و سخت کشاید ولیکن چون تیر با لکد بفرستد
جلدی زیاده کند و اصل در لکد آنست که آواز چاشنی کمان و آواز لکد
یکجا برخیزد و اگر موافق نباشد هیچ کار نیاید و لکد آنست که چون تیر را تمام
فرا آورده باشد پای چپ را بر دارد و همانجا بقوت تمام بزند چنانکه آواز
بلند برآید و تیر کشاید چنانکه بزرگی گوید ٥ اگر خواهی ای باریک پا زنی ؞

همان پا که پیش است بالا کنی ؞ بوقت کشادن بران جش کنی ؞ و جائیکه بر پای
آنجا زنی ؞ و این را یک لکد گویند و دو لکدی آنست که بعد در آوردن تیر پای راست
بر جلد و پیش نهد و پای چپ را بر دارد و پیش زند چنانکه بزرگی گفته است مثنوی

دگر گونه گویم لکد بر زدن ؞ ز پای پس سینه یکی گام زن
همان پای پس را اگر آری تو پیش ؞ معلق بکن هم بدان جای خویش
بکاوکت چون آن پا زنی ؞ برابر بزن هم بدان چاشنی

و این را پا در میان هم گویند و سوم لکد آنست که در اثنای در آوردن تیر
بجنبد و پای چپ را اندکی پیش نهد و پای راست را بر دارد و نزدیک پای چپ
آرد و باز پای چپ را بر دارد و بقوت تمام بر زمین زند و هنر تمام درین آنست
که جنبیدن و پای بر داشتن و پیش و پس داشتن بسکونت و نرمی و حسن تمام بود تا
شیرین نماید و بعضی هر بار که پای بر دارند و پیش نهند بنشینند و باز خیزند یا
نشست و نه برخاست می کنند و مقصود از لکد جلد رفتن تیر است و از نشستن

مقصود داشته‌اند تا تیر را آورده و داشتن عادت شود زیرا که اگر دنبال حریف
و شکاری کند و محل فرسادن نباشد تیر را دران تواند داشت تا محل باید کمان
بنمود کشیدن و داشتن تیر آنست که سوهن نکند و باز ندهد و اگر سندان تیر
در محلی که داشته است آنجا سوهن کند و یا از انجا بارد و هر عیب تیر انداز است ٥

شنو راست بر کم کند بی خطاست یک انداز شست تو سیمرغ راست
بسندان سکون و قرار است خوش ز سوهان قبضه فرار است خوش
هنر کی بود باز دادن خدنگ که بس عیب و نفرت است و عار است و ننگ

باب بیست و دوم در بیان انداختن تیر زیر سپر بدانکه چون خواهد که تیر
زیر سپر اندازد و بر پای چپ بنشیند چنانکه برای نماز گذاردن می نشیند
و زانوی راست را ایستاده دارد و چنان نشیند که نشانه مقابل زانوی
چپ باشد و دست راست شست گرفته بر سر زانوی راست بدارد
و دست چپ را قبضه کمان گرفته پیشتر برد چنانکه تمام تیر در آید بعده تا نشانه

و در وقت گشادن تیر دست چپ را بر اند یعنی پیشتر برد تا تیر بلند رود و بسیار
برود و این نوع انداختن تیر در زمین جنگل دارد و پیاده شده جنگ کند نیکو کار
آید و آن چنانست که تیر انداز پس پشت سپر و از نشیند و در رخنه‌ها از درپستا
و جای سپر تیر اندازد و در رهند و بستان این نوع تیر بسیار نیکو کار آید زیرا که
در بن زمین جنگلات بسیار است و اکثر کفار در زمین جنگل و ارمی باشند
و در گشتن زیر سپر کمان بلند کشیده شود از کمانی که ایستاده می فرستند
وسه جا شتی زیاده تواند فرستاد **باب بیست و سوم در بیان معرفت اوصاف تیر
که چگونه باید و بیان اجزای آن** مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در بیان
دانستن محل تیر و نهایت درازی تیر و بیان اجزای آن بدانکه هر دو شاخهای سوفار را
پره گویند و درون سوفار را محلی که زه می نشیند بازو گویند و گردش سوفار را مهره
گویند و فرود آن که باریک است آنرا کنوک گویند و محلی که پر وصل می کنند پرخانه
می گویند و فرود پر محلی که رنگ می کنند جابگره می گویند و بالای پیکان پر بهانی

نیم انگشت از جای رسته زیند و بر آن باشند که تیر باریک از مس یا از چیزی دیگر
بسازند فرود کلک متصل پیکان به پهنای نیم انگشت گردش کلک را بپوشاند
چنانکه سر جوال دسته را می پوشانند و درازی تیر را اوستادان از قسمت
کمان و زه بیرون آورده اند و آن چنانست کمان و زه را صد و یازده
جزو قسمت کرده اند پنجاه و پنج نیمه کمان و پنجاه و پنج نیمه زه و تیر را سوم حصه اختیار
کرده اند یعنی سی و هفت جزو چنانکه بزرگی گوید ٥ کمان و زه آمد قسمت بهم
صد و یازده چیزی بیش و کم ؛ بشرطی که بکنند کوتاه زه ؛ ترنافون بر اندازه یک گره ؛
همان زه کند در کمان بعد از آن ؛ به پنجاه اجزا بد اندر روان ؛ بود شست و بست و هفت ای سر ؛
سه انگشت دیگر بران می شمر ؛ سوم حصه آن بود راست تیر ؛ یک انگشت نه شست پنجاست تیر ؛
و بعضی گفته اند تیر نشانگی را از سر استخوان که با بازو وصل است و آن را الملوک گویند
تا سر انگشت خنصر باید و تیر حربی و شکاری را از سر استخوان که گفته شده است تا سر
انگشت بنصر باید زیرا که پیکان تیر حربی و شکاری تیز باشد و تیر پرتاب را از همه

دراز تا سر انگشت وسطی گفته اند و گفته اند در تیر یک ربع مرده است و سه ربع
زنده آن قدر که بغیر کشش وزن زه و کمان در می آید آن جزو مرده است زیرا که
ابدا آمده و شده نیست و آن تیر که بکشیدن کمان در می آید آن جزو زنده است
و چون کشش داده می شود نیمی کمان می خمد و نیمی زه چنانکه گفت مثنوی
یکی ربع تیر اندرون کمان ؛ سه ربع دگر ماند بیرون آن ؛ درو نیم مرده گو شد بکوره ؛
برون می مران زنده گو گرد ؛ که نیمی از آن زه و نیمی کمان ؛ بوقت کشیدن در آید بدان ؛

فصل دوم در بیان کلک تیر بدانکه کلک تیر را انواع است چنانکه خدنگ خطائی
و سیلابی و لاهوری است اما بهتر کلکها برای تیر پرتاب خطائی است و برای
حربی و شکاری خدنگ است و لاهوری دو جنس است نر و ماده نر آنست
که گران و سخت باشد و اندک مغز دار بود و آن برای تیر حربی و شکاری و جز آن
بکار آید و ماده آنست که تنک پوست و سبک و بسیار مغز بود و آن برای تیر
سیری و خاکی و کره انگیز و تیر پرتاب و جز آن بکار آید و بر کلکی و چوبی که برای

تیر پرتاب گز و یا گز برند در چله زمستان باید برید که هنوز درخت آب بخود نکشیده
باشد و شش ماه کنده در سایه خشک کرده اند بعد ازآن را پاره پاره پاره کنند و تیر را
نیم تراشیده کنند و موازنه دو ماه دیگر در سایه خشک کنند تا کلک سخت و سبک
گردد و تاب نگیرد و کلک را از تنه درخت کنند و از بیخ چوب کنده را در آن مغز
نباشد و طرف بیخ درخت پیکان کنند و طرف بالا که سوی آسمان است سوفار کنند
تا نیکو آید و در کلک چوبی که حاجت نیست و تیر را سوی سوفار اندکی دم
بتراشد و بعد تراشیدن ریگمال کنند تا براق شود و در نشستن نماید **فصل سوم** در بیان
وصف تیر و جزان بدانکه صفت اصل در تیر آنست که در کلک تاب نباشد
یعنی گره نباشد و آن تعلق بکشیدن کالبد دارد و سه بار در کالبد بکشد
تا گره و هموار گردد و بعد تاب کشد چنانکه اگر بناخن بکوبد اندک بسیار بکجه دو در هر دو طرف
گره از چوب سبک و سخت وصل کنند و میخ گره که در کلک خواهد رفت چهار انگشت
باید تا وصل محکم شود و بهتر آنست بهی نکنند و فراخی سوفار تیر بقیاس سطبری زه باید

یعنی نه سخت کشاده و نه سخت تنگ بود لب گیر باریک بی هر دو طرف سوفار زه را
بگیرد و گو باید و قدری عفج باید تا در دوانیدن اسپ تیر از زه جدا نشود و تازه را با سوفار
کشتی نگیرد هموار کرده اند چنانچه درون سوفار هیچ جای چوب بلند و پست نباشد چنان
کنند که زه هموار در و نشیند و در هر دو طرف سوفار در بلندی و سطبری برابر زه دو نیم
باید که مهره سوفار زیک سطبر نباید و گلوگاه بسیار باریک نباید تا زود نشکند و در سوفار
ماکه از شاخ کاویش باید تا استوار آید و سوفار تیر را لبی نمونه است یکی آنکه از کلک باریک
کنند و این نمونه برای تیر پرتاب است و بیازه این نمونه را نیک عفج باید و این نمونه را
پوبله گویند و دوم آنکه بسطبری کلک باشد و درین دو منفعت است یکی آنکه در خیز یله برسه
بوقت گذشتن در سوفار مدار بکنند و سوم مهره دار است و آن چنانست که مهره سوفار از
کلک سطبر باشد و آن نمونه معروفست و در سوفار تیر جای وصل گره بلکه در تمام بر خانه
پی دراز بار شش بره وصل کنند تا استوار آید و بر خانه تیر بر انداز و کلک و پیکان باید که
کلک باریک و پیکان سبک است بر خانه کوتاه و پهن باریک باید چنانکه کلک وجه وصل ان

واگر کلک پر پیکان گران است پر خانه دراز و پر بسطبر مانند شتر مرغ و جز آن باید
تا روش خوب کند اگر پیکان سبک و پر خانه دراز و پر گران وصل کند تیر درست برود
لیکن دور نرود و اگر پیکان گران باشد و پر خانه کوتاه و پر سبک وصل کند تیر جنبان
رود چنانکه بزرگی گوید **مثنوی** چو سوفار زه را نگیرد به تنگ ؛ کند دم از آن روی
بمیدان خدنگ ؛ نه قطعا که هست احتمال خطر ؛ اگر زه نجنبد بسوفار در
پر و کلک و پیکان همه یکدگر ؛ موافق نباید کند تیر گر ؛ باید که هر سه پر از یکجا
باشد چنانکه کرکس و عقاب و مو اصل و جز آن و بهترین پرها پر کرکس و عقاب
سرخ پشت است المقصود باید که هر سه پرها را در درازی و بلندی برابر وصل
کند و میان هر سه پرها کشادگی برابر باشد چنانچه دو پر نزدیک و یکی دور نباشد
و هر سه پر از یک جنس باشد یعنی هر سه پر از دم و یا از شهپر و یا از بغل و یا از پشت
تا تیر راست رود اگر یک از دم باشد و یکی از بازو تیر جنبان رود و پر بازو
از یکطرف که تنگ آنرا پشتی گویند و آنطرف که پهن است آنرا بغلی گویند چون

در تیر هر سه پر از پشتی وصل کنند جلدی بسیار کند و اگر از بغلی باشد تیر سست رود
و دانکری پر یک نمونه کنند و آن بر انواع است یک نمونه صراحی و آن چنان است
که طرف سوفار پرها را بلند دارد و طرف پیکان پست کنند چون تیر را باز گونه نهند
پرها مانند صراحی نماید دوم صراحی باژگونه است و آن برعکس آنست که بالا گفته شد
و این دو دانکری تیر پرتابست شاید سوم دانکری گرد است هر دو سو پرها را پست کنند
و میانه بلند دارد و این را دانکری استر گویند و چهارم دانکری دراز است یعنی
هر دو طرف برابر است هیچ جا بلند و پست نیست و این نمونه در تیر حربی و شکاری
کنند مانند سارچه و جز آن و اگر بداند به سه پر بسنده نمی کند سبب گرانی پیکان را
چهار پر وصل کنند و اگر بچهار هم بسنده نمی کند چنانچه پیکان کرسه و گرگ انداز بزرگ
تیر است شش پر وصل کند سه پر دراز چنانچه معتاد است و سه پر کوتاه که تمام
بر خانه نشیند وصل کنند و آن سه پر خورد را پرچه گویند و این پرچه را دانکری
صراحی باژگونه باید و اگر پیکان بسیار گران باشد سوفار را زنگ باید کرد تا موازنه

پیکان را در یابد و انکه بر خانه را رنگ می کنند و خطی سجان از رنگ دیگر پیدا می کنند
آن را نمونه تاری گویند و رنگ کردن بر خانه بنر نسبت هر تیر گری نداند انجنان است
هر رنگی که برای رنگ کردن بر خانه کنند بغایت باریک و آب تابیده و تنک آمیز کرد
و اگر بآب سطبر آمیز کرده باشد و تا رنگ آتش زنند باشد رنگ سطبر رواز کلک
جدا شود و چون رنگ آتش کرده باشد با سرش آمیخته کنند و تب نمک اضا بسازند
و رنگ نهم کور رنگ در روی انداخته بمالند تا یکی شود و بعده اندکی بر تیر بمالاید و خشک
کردانند بعد خشک شدن کرت دیگر هم بدان طریق بمالاید و خشک کردانند سه چهار
کرت رنگ داده خشک کردانند تا بر خانه رنگین کردد و رنگ نظیف شود والله اعلم بالصواب

فصل چهارم در بیان اسامی نمونه‌های پیکان و آب دادن و ساختن بدانکه
پیکان تیر بسیار نوع است چنانچه نمونه پیکان تیر حربی و شکاری و تیر پرتاب
و جز آن اما نمونه پیکان تیر حربی چنانکه تارجه و بید برگ و زره دوز و خوش شکن
و سه سو و جز آن اما تارجه بقیاس برگ رو سانست که خورد باشد و تیز پیش

همه ور بر بود و این نمونه اسلح جوم را و برگ سبزه را نیک بدوزد و برگ بید مانند برگ
بید نیست که خورد باشد و هر دو طرف تیز است و این نمونه اسلحه نمد را نیک بدوزد
و زره دوز کرد و اندکی پهن است و سرش تیز مانند جوال دوز است تا سرش
در حلقه زره در رود و بدوزد و لیکن سطبری پیکان مذکور از کلک چیزی سطبر باید
تا نیکو کذار کند و خوش شکن بنمونه غنچه گل است و این نمونه اسلحه آهنی را نیک بدوزد
چنانچه خود آهنین و جوشن و جز آن و سه سو گرد است و سه پهلو مانند منقار
زاغ و این نمونه هم از کلک اندکی سطبر باشد و چون در تیر وصل کنند باید که
چنان وصل کنند که هر سه پیکان مذکور برابر هر سه پرهای تیر باشد و وضع
این نمونه مخصوص برای گذرانیدن تیر در آهن است اما نمونه پیکان تیر
شکاری چنانکه کدسه و کرگ انداز و نکار و سوفتن و تکمار و نانکی و جز آن
کدسه پهنائی کف دست باشد و کرگ انداز بنمونه برگ بید است و لیکن پهنای
این موازنه سه انگشت است و نکار نمونه ماه شب اول و دوم است

واین را بهندی چندرمان گویند و سوفین و تکمار از چوب سازند و سوفین بقیاس
بیضه بط است و تکمار بقیاس بیضه کبوتر است و این هردو نوع برای زدن
جانور خورد که بزخم این نیفتد مانند خرگوش و روباه و پرندگان که در موش
باشد موصوف است تا اگر جانور را نرسد و خطا کند بر موشی برسد مضرت
نکند و بانگی که در فرستادن آواز کند وضع او از برای آنست که چون جانور
که بلند باشد اندازند جانور چون آواز بشنود اندکی مدار کند تا آواز او سره کند
تیر باو برسد و چون تیر بندگو را از بالا بیفتد از آواز او بدانند که کجا افتاد
و چون تفحص کنند فی الحال یابند اما نمونه پیکان تیر پرتاب بسیار است مانند رخ
و هلیله و سوفین و سندان سر و غلوله و دندان گوساله و جز آن اما رخ آنست
که سرش کنده باشد نمونه لنگ و لیشان و این نمونه را اگر در میدان بفرستد
کند بسیار کنند و هلیله گرد است هر دو طرف باریک و میانه بر عین نمونه هلیله است
و نمونه سوفین بالا گفته شد و سندان سر نیست که از چوب باشد و بر سرش

سندان از آهن وصل کنند و در طرف کلک باریک و از پیش طرف سندان
سطبر باشد و این را سیری هم گویند و غلوله سر مانند نیم غلوله است و دندان گوساله
نمونه تنبک است نه غنچه گل است و گفته اند هر نمونه پیکان که از اکسیسته تواند انداخت
یعنی درون قبضه در توان آورد آن نمونه پیکان تیر پرتاب است نمونه پیکان
تیر ناوکی نمونه جو باید یعنی میانه سطبر و جز این نمونه تیر ناوک را نیکو نباید پیکان
تیر حربی را از هر سه انگشت دراز نباید تا در رسیدن محل سخت نشکند و تیر جلد رود
و پیکان تیر ناوک یک و نیم انگشت باید و اگر از این دراز باشد در فرستادن نیکو نرود
و پیکان تیر حربی و شکاری از پولاد پاکیزه و گوهردار باید ساخت و اگر از این
میسر نباشد نیمی پولاد و نیمی دیگر آهن یکجا کرده بسازند و اگر از نیم میسر نباید از طرف
آهن پاکیزه بسازند و چنان سازند که در پیوسته نشود و مهره بر پیکان اندکی
از کلک سطبر باید تا در گذشتن چیزی مدار نکند و چون در سخت چیزی برسد
در درون کلک در نرود و گفته اند اگر خواهد که تیر ارها دن وصل نگذرد پیکان

از پولاد سازد و دراز مقدار سه انگشت مهره او چون سنان نیزه بسازد
تا کلک تیر در رود و در رود و از هر چه بزند بگذرد و پیکان تیرهای مذکور بغایت تیز باید
چنانکه موی را ببرد و چنان سوهن کند که روی پیکان گرد دو یکطرف نشود
بعد سوهن کردن با فسان تیز کند بعده آب داده در تیر وصل کند تا در هر چه بزند
بگذرد و هر گاه که کند شود باز تیز کرده اند زیرا که تیزی از سختی پیکان بهتر است چنانکه گفت

همی دار پیکان بدانگونه تیز　　کز و خصم گیرد ره رستخیز
مثل گفته اند آنکه تیزی تیر　　ز زور کمان به که در دار و گیر

و آب دادن پیکان چند انواع است یکی آنکه آب صابون دهند و آن
چنانست که پیکان را در آتش اندازند تا سرخ شود بعده بشتاب از آتش بیرون
آرد و هر دو طرف پیکان صابون بمالد تا که پیکان سرد شود ولیکن صابون
نیکو باید تا بغایت سرد شود و از روغن تلخ آب دادن همین حکم دارد دیگر بیارد
مغز کتانی بزرگ و صبر بوزن برابر سرکه کهنه و یا سرکه مقطر حل کند پس تیغ و کارد

و پیکان و جز آن تافته کند و در آن سرکه اندازد تا هفت بار بجامه پاک کند
بغایت تیز و برنده شود **فصل پنجم** در بیان سر تیر و بن تیر بدانکه تا تیر در زه کش و یا
بر دست و یا محلی که داشته باشند سرش سوی سوفار بود و چون بهدف یا بخصم رسد
سرش پیکان بود و در کمان اختلاف کرده اند بعضی سوفار را سر گویند و بعضی
پیکان را چنانکه گفته اند **مثنوی**

سر تیر در زه کش و دست خویش　　شمارند سوفار ارباب کیش
ولی در کمان و هوا و هدف　　سر تیر پیکان شمارند از شرف

باب بیست و چهارم در بیان معرفت و اصناف کمان و آنچه بدان تعلق دارد مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول در بیان نوعهای کمان و نسبت آن یعنی دوران بدانکه نوعهای
کمان گوناگون است در هر ملکی نوع دیگر می سازند چنانچه گیلانی و چاچی و دو شاخی
و شهری و کزک و جز آن و وضع کمانهای مذکور بر خلاف وضع کمانهای ملک هند
است خانگی کمانهای مذکور دراز و قبضه و گوشه کوتاه می سازند و گوشها را از حد

خم می سازند و می نمایند چنانکه . کمان هم در گوشه می باشند و کمان کز گل
از صد کوتاه می سازند گوشه کمان مذکور همان کز گل موازنه چهار انگشت میباشد
باقی بقبضه الحاقی است و این نمونه‌ها در خراسان و ترکستان می سازند و دمشقی در کنار
دریا می سازند و کمان شاخ هم از شاخ می سازند درو الا سریش و پی نیست
و این دو پرکاله است تا مغز آهنین هم هر دو پرکاله را در قبضه وصل می کنند و این کمان
در ملک بنگاله می سازند زیرا که دران ملک هوا نم دار است و بیشتر وقت باران
می بارد و در کمانی که سریش و پی بسیار می باشد چندان کار نمی دهد بنا بران این کمان را
وضع کرده اند و دران ملک گاومیش را شاخ دراز می باشد از یک شاخ نیمه کمان
می شود و نیمی از شاخ دویم و در ملک هند اکثر نمونه تتاری و جهدانی می سازند
و این نمونه از نمونه های دیگر بهتر است گوشه و خانه و قبضه این نمونه براندازه است
نه دراز و نه کوتاه است بر موازنه است فاما بر شست کمان یعنی دور کمان سه نوع است
یکی خوش خم است و آن چنان است که خم گوشه و خانه و کنجه و دستار که همه برابر باشد

و براندازه است و قبضه برابر دستار که است نه بلند بر آمده و نه کوتاه
فرو نشسته و بعضی این دور را شیرین خم گویند زیرا چه در نظر نیکو می آید و در تیر
دوانیدن از دورهای دیگر تر خوب می رود و برای حرب و شکار و نشانه در تاب
و جز آن نیکو کار آید و بعضی کمانها که در خطه بهاری سازند همین دوری باشد
و دوم بر شست چهار خم است و آن چنان است که دستار که و کنجه و گوشه
خم باشند و قبضه و دستار که بلند بر آمده باشد این چنین کمان بیش کشش باشد
و تیر به دشواری می توان آورد و تیر راست برود اما در هوای برشکال آب کم
دهد و سوم بر شست دو تنگ است و آن دور دراز است چندان خم ندارد دستار که
برابر است و قبضه اندک فرو نشسته و این دور مخصوص برای دوارنگ
وضع کرده اند تا زود در آید و لیکن این دور خوب نیست چنانکه گفته اند مثنوی

در ایام باران کمان چار خم | طلب با کج خشک و استر بهم
بهنگام دی دور خوش خم نکو | چو توزی بود بهره‌ها گیر ازو

دوانگ بفصل تو زاحسن است اگر جامی تو زو کیس روغن است

فصل دوم در بیان درازی و بهدائی و تتاری و اسامی هر یک محلهای کمان

بدانکه کمان تتاری و بهدائی کوشه از صد سر خانکی خارج بود و خانکی باید تسو

و قبضه پنج نیم تسو پس مجموعه کمان پنجاه و نیم تسو باشد و آنکه از دست مکو کمان را

زیادت و کم می کنند آن معتبر نیست و نباید کرد زیرا که چون از معتاد دراز

شود جلدی نکند و دور اندک رود بی آب شود و تاب نماند اگر از معتاد کوتاه

شود بسیار یاری ندهد و زود بشکند و در آخر کشش زور کنانند مگر آنکه کوتاه

بطریق نیمچه و بچگانه سازند و بر هر کوشه ها در شمار نیست خواه دراز باشد

خواه کوتاه ولیکن چون بر ها اندکی درازی باشد کمان زیبا می نماید و سر

کوشه کمان را که بیرون زه باشد بره کویند و محلی که می نشیند از زه کوشه

و شاخی که درون زه است آنرا زاغ کویند و اهل هند تنبولک کویند

و فرود تر از آن تا انجا خانکی وصل است کوشکیر کویند و فرود محلی که کره بر کوشه

می نشیند زیر کره کویند و فرود تر از آن محلی که زه چابک می کنند میدان میکویند

و وصل کوشه را چوبک کویند و پس پشت وی را کلوله کویند و هر دو طرف کلوله را

کلّه کویند و فرود تر موازنه چهار پنج انگشت آنرا کفچه کویند و فرود تر از آن محلی که

خم است میانه خانه کویند و فرود تر از آن تا وصل قبضه کویند و دسته و شست

نیز کویند و پس وصل قبضه که بلند است مینی کویند و طرفین مینی را کلّه کویند و طرفین

کلّه را که بلند است سیخ کویند و شاخی که در خانهای کمان وصل می کنند آنرا بلغتی

کویند و یارکی با بابی فارسی شاخ که بالای قبضه میان هر دو شاخ نهند آنرا بلک

در غنده کویند و چوبی که در خانه کمان وصل می کنند آنرا خانکی کویند و چون تمام

کمان را که کوشه و خانکی و قبضه وصل کرده باشند آن جمله را انبید کویند واللّه اعلم

بالصواب **فصل سوم** در بیان اوصاف کمان بدانکه در کمان سه صفت باید

اول راستی دویم همواری سوم جلدی راستی آنست که از بنیاد آینده راست

نمی باشد هرگز ثابت نماید اگرچه تابش راست می کنند چون دو سه روز می گردد

بازمی گردد و هموار کمان نیست که بسوهن هموار کرده باشند چنانچه هیچ جا بلند
و پست نباشد و دستار کله تند نباشد که در آخر کشش زه گیر کند و بسوهن پشت
هموار کرده باشد تا تمام بجهد و چلهی کمان تعلق بخشکی و سبکی دارد اگر خشک
ساخته دوساله و سه ساله باشد و چلهی بسیار کند چنانکه بزرگی گوید مثنوی

کمان ار بود تیز از وی حذر — گزین عیب گردد هنرها بدر
گران کن که ارزان بود هم گران — زگردنده و نم زده در گران
سبک باز و پست و بهن خوش بود — که آتش به تیزی چو آتش بود
بخشکی خود عرق آب آمده — که جرعش چو چنگ و رباب آمده
وگر تر شود آب او کم شود — زخشکی بس آتش فراهم شود
بسوهان بد بدآمده دور او — نه از سوز آتش نه از جور او
نه فرط کشاده بیابد نه تنگ — چنان کن که شیند رهت بید رنگ

وفرط زه را گویند که جای که زه می نشیند و هر دو کنار آن نباید تازه را نبرد

فصل چهارم در بیان اوصاف چوب و شاخ و سریش و پی و طریق
نهادن در کمان بدانکه ترکیب کمان از چهار چیز است چوب و شاخ
و سریش و پی چوب را گوشت کمان گفته اند و شاخ را استخوان و سریش را
خون و پی را پوست چنانکه خلقت آدمی از چهار طبع است اگر یک طبع بر طبع دیگر
غالب آید مرضی پدید گردد همچنین اگر یک چیز از چهار چیز مذکور که کمان از آن مرکبست
نقصانی باشد پس هر چوبی که برای ساختن کمان برند در چله زمستان باید برید
که هنوز درخت آب در خود نکشیده باشد تا قوی باشد و سبک بود و از تنه درخت
باید و از شاخ درخت نرم باشد نیک نباید و بعد بریدن چوب مذکور را بر تفاق
یعنی پاره پاره گردانند و گوشه و قبضه و خانگی نیم تراشیده کنند و یک سال
در سایه بدارد تا خشک شود و بعده در کمان جرح کنند خانگی کمان و قبضه کمان
از چوب کنار که پخته و پی کرده و پی مغز و راست رگ باشد بهتر آید و از چوب کنار
که در باغات و خانها نهال می کنند چوب کنار جنگلی بهتر باشد محکم است و اگر چوب کنار

نباشد از چوب دیگر که نیک دوال دارو راست رگ باشد مانند وهمن وجز ان
بکند وخانگی کمان از نی نیزه پخته که دراربند وپخته وسرخ رنگ باشد که از ان
کمان هندوی کنند بغایت بهتر آید و آن چنانست که بر از خانگی کمان
شاخ چنانکه پوست همه یکطرف باشد و با سریشم وصل کنند تا همین چوب
خانگی برابر شود و دران گوشه وقبضه وصل کنند وچنان وصل کنند که پوست
نی نیزه سوی شاخ باشد تا تراشیده نشود و جلدی بسیار کند دگوشه کمان از
چوب نو وپخته وسرخ ودیگر رنگ بهتر آید وپستی کمان از شاخ گاومیش ماده
وجوان بهتر آید واز شاخ گاومیش نر وپیر نیکو نباید زیرا چه لاغر شود وپیشتری
دو پوسته می شود واز شاخ سفید رنگ وسرخ شاخ سیاه بهتر بود فاما شاخ راست
باشد او را در تاب کشیدن آتش اندک رسد وازان شاخ بهتر آید وشاخ
جنس است کنگواری وسرداری وناپختی کنگواری در کناره گنگ می شود
وسرداری در زمین کدار آب سرا می شود واین هر دو جنس کمینه است

وناپختی از هر دو جنس خوب می شود زیرا که راست ودراز است اندک از جنس خم دار
واین جنس در حوالی دهلی وکناره آب لب می شود وهم ازین سبب است که در جوبه
داود و سارن وبهار وفرودست کمان بسیار وفائی کنند زیرا که درین ملک
آن شاخ نیست بلی که در کمان خرج کنند ازان ماده گاو وستو وگاومیش
بهتر آید وار جانور دیگر نیکو نباید وساختن پی معروف است حاجت تحریر نیست
اما وزن پی وطریق دادن کمان نیست وسارجی که در قبضه کمان سخت
می کنند چهار درم باید وکردنی که در دو گوشه کمان سخت می کنند دو نیم درم
باید ودر دو گوشه چند درم شود ونشگاده که در خانه کمان سخت می کنند چهار درم
باید ودر دو گوشه هشت درم شود تا یک کرت هفده درم پی در کمان.
سخت شود ویکماه بگذارد تا کمان خشک شود بعده کرت دوم وسوم همبرین
طریق وبدین وزن پی سخت کنند تا در سه کرت پنجاه یکدرم می شود واگر
بدین طریق کرده باشد آنرا سه پی گویند اگر همین مقدار پی بدو کرت در کمان

سخت کند آنرا و وی گویند اما چندان یاری ندهد اما هنر تمام در پی کردن است
که دو رویه را از سر سیخ قبضه یک انگشت در خانگی بدید اند و گردنی را از آنجا گوشه
باز می ماند تنگ کنند تا فرو تر از گوشه دو انگشت بدید اند و لشکاوه را از محراب گوشه
تا نیم قبضه بدید اند تا اگر کمان را کشش دراز داده شود و میان قبضه کمان نظر قد
و کفچه استاده نگردانند و پی گری در وقت بهار باید کرد و تا در چهار ماه تابستان
نیکو خشک شود و هنر تمام در کمانگری ساختن و گداختن سریشم است هر چند که سریشم
صاف و سفید مانند کهربا بود و پاکیزه باشد و در گداختن موازنه آتش نگاه باید داشت
که سریشم خام نماند و آتش بسیار تیز نرسد و یا چوب بسیار نجنباند که قوت سریشم کم آید
و با این همه صفتها که ذکر رفته در کمان موجود شود و با آن هم محتاج با آتش گردد
زیرا که غذای کمان آتش است چنانکه گفت ؎ غذا ایشان نهند آتش و در امور : سعادت
فزاید نیاید قصور : بهندوستان بدریا کنار : کمان را فرو آرد و آسوده دار
که در هر دو جا نم زوال می شود : سریشم بی انجاز بون میشود : **فصل پنجم** در بیان

معروفت درم سنگ و چاشنی زور در کمان بدانکه یکدرم سنگ کمان نیم من است
و هر کمانی که به بستن پنج من موازنه تیر در آید آن کمان درم سنگ باشد
و پنج آثار را یک چاشنی گویند و چهار چاشنی یک تانک می شود چنانکه گوید **مثنوی**

بشاخ شجر یا ستون قوی ... همی بند شستی کمان ای سوی
و گر تیر در قبضه بند آنچنان ... که پیکان کشد سر سوی آسمان
بزه چه نه ای میر سوفار تیر ... بدین شکل زیبا تر و بی نظیر
پس آنکه ترازو بزه بند سخت ... گل اندر ترازو فکن لخت لخت
چو قد رحد تنگ توره خم خورد ... ز قبضه بر و نوک پیکان شود
فرو دار گل با ترازو بسنج ... نه ار اح صافی مرا در دو پنج
درم سنگ قدر کمان نیم من ... با و ستاد و هل بدان بی سخن
بود نیم من بست سیر ای پسر ... ز هر پنج یک چاشنی می شمر
هزار و چهل چار صد از درم ... شود نیم من راست ارشمرم

و نیز ملا محمد صالح در رساله خود بهمین دستور فرموده و در بعضی رسالها بخیدن
کمان از طریق دیگر گفته اند لیکن این تجربه و امتحان آمده و معلوم شده است
که نیکو می آید **باب پنجم در بیان انواع زه و وزن کردن آن بطریق بافتن**
و بستن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان ساختن زه بدانکه زه را از ابریشم
و سرم و چرم درست می کنند و زه ابریشم از همه پاکیزه است و آن بر سه نوع است
یکی آنکه تارهای ابریشم و یا مفتول را بغیر تاب جمع کرده تمام زه را بچپ و راست
به پیچد چنانچه خانها باشد یعنی تارهای تنت اندک اندک نماید و آنرا کبوتر خانه
گویند و اما میدان زه را یعنی محلی که شست گرفته می شود و سوفار تیر می باشد
از تارهای مفتول تافته چنان پیچد که تنت جای نماید و این را زه خانه دیوار
گویند و درین زه تیر دورتر رود و لکن کمان چرق ندهد یعنی آواز ندهد برای
کمین زدن و شکار باختن این زه نیکو آید زیرا چه فرق ندارد و چون تیر خطا
شود شکاری و آدمی را خبر نباشد سه تیر توانند انداخت و اگر درین زه فرد

گوشه از زه کنند دو باره و ده و یا سرم و یا چرم بندد کمان چرق دهد و هم توقف
کشادن زه که فی الحال کشاده شود و هنرمندی درین زه وقت تنت
کردن است که دراز و کوتاه نشود و در وزن زور کمان است اگر کمان
نرم و سنگ باشد حله چهارم نرم بندند و هر چند که بلند باشد همین قیاس کنند
دوم آنکه تا تافته در کمان بندد و چند تنت مفتول را یکجا باریک تافته
زه به پیچد چنانکه تنت هیچ جا نماید این را زه بلکی گویند و این هم بهتر است
و درین زه هم فرود گوشه وصلی بندد چنانکه بالا ذکر رفته سوم زه تافته است
آنکه بکمندی تابند و آنچنان است اول از ابریشم را تنت کنند بعده در آب
گرم اندازند و زمانی بدارند تا نیک گرم و تر شود پس با چوبی هم بکوبد و باز
گرم نشوید و همچنان گرم در کمند بندد و گشتن دهد و تنت را شانه کنند تا هموار
شود و نباید تاب بسیار دهد تا کرد تاب آید و چون تافته شود از کمند
فرود آرد و در چوبی خورد پیچد و در دیگی که از چوبی نباشد بنهد از د

و دیگ پر آب کند و موازنه یک سیر گندم دران اندازد و زیر دیگ آتش کند
چنانکه گندم پخته و بهلیده شود پس زه را برفان آرد و در گندم بند چند تا
دیگر بدو و یک زنیم در گمند بدارد تا خشک شود بعده خشت پخته و سرخ را باریک
آس کند با آب بهم و بابر کاله یکجا کرده زه را سخت بماله تا بزه که بود و زه
صاف شود پس تنبول را بخورد و سرخی بماله و از آب و بهن زه را بهم بمالاند
و خشک کند و سه بار همچنین کند تا به سرخ شود بعده موم خامه و بماله
چنانچه موم که انحته در زه سخت شود پس با جامه سفید زه را چندان بماله
مومی که در زه سخت شده است بکلی برود پس بار دوم موم جامه بماله
باز جامه سفید موم را مالیده دور کند تا سه کرت چنان بماله که اثر موم
در زه نماند بعده از کمند فرو دارد هر دو فرو دو گوشه را بشکنند و کمک زه را
بسلامت بدارد تا چاشنی نیک دهد بعده در کمان بندد و زه تیر پرتاب
در باب تیر پرتاب گفته شد و باید که زه های مذکور که بالا ذکر رفته از افراشتن

صاف و باریک ببندد تا بسیاری بزند و چون نقاد آن از ابریشم را بکرد و انند
پس از ابریشم نیز جنس ممتع جنس اول که بغایت باریک است آنها کرده گویند جنس دوم ازان سطبر تر
ازان هر دو جنس نکنند که چندان باری نمی دهد اگر چرخ سوم و چهارم و پنجم را جمع کنند و زه تا بند
نیکو باری دهد و زه چرم و روده نیک نباشد و زه سرمی ازان هر دو بهتر بود و آن نیز
بر دو نوع است یکی آنکه سرم را نیک باریک بر زند و تار ها یکجا کرده بتابند دوم
دوال سرم را بتابند و این بضرورت بر کمان نبندند **فصل دوم** در بیان عیب
و هنر زه و درازی و کوتاهی زه را از دور کمان معلوم می شود و آن از زه تا قبضه
موازنه انگشت است اگرچه دور بعضی کمانها ازین اندک و بسیار می باشد
آن از بی هنری کمانگر است چنانچه مولانا محمد صادوح فرموده **مثنوی**

زه گر کنی تو کوته و ور دارش دراز — هر دو کمان پریشان دارندی جبا
حد زه است نیکو بشنو تو بیگمان — نه حرو را در آمد شد کی بود شما
ور تو خبر نداری زین سر نهفته دا — بگذر تو ای عزیز که مانی بتیر خوا

وبعضی گفته اند قیاس زه از کمان معلوم می شود یعنی چون چاشنی زه بند و تیر بگشایند
آواز چون عراق برآید اگر آواز باریک چون زه کمان نداف برآید دلیل بر باریکی
زه بود و اگر زه کمان از معتاد باریک یا دراز شود تیر دور رود ولکن جنبان رود
و زه زود بگسلد و اگر از معتاد دراز شود زه بساعد بزند و کمان گران باشد
و زخم بر سوفار تیر نیکو نیاید و کمان نرم و اگر اندکی یک دو تار از معتاد
زیاده شود بهتر بود و اگر کوتاه بود تیر راست رود ولکن دور نرود و کمان
بی آب شود و مرد از خانه رود یعنی چون زه فرو دارید کمان پس خم نرود پس باید
که زه را درازی وسطری معتاد نگاه دارد و فر گوشه کمان را نیکو احتیاط کنند
تا از محلی که گوشه خم است از آنجا دراز و کوتاه نشود و گره فر گوشه بالا حمی گوشه
باشد و اگر فر گوشه از معتاد دراز شود زه راست بایستد و زه را زود بگسلاند
و تیر را دورتر برد اما چون چرق نیکو نیاید و اگر کمان را بگردانند کوتاه بود
و زه زود بگسلد و چرق نیکو نیاید و گوشه کمان را انضرت کند و گوشه را

بقیاس باید داشت و هر دو فر گوشه مساوی بباید چنانکه یکی کوتاه و یکی دراز
نباشد تا تیر دور رود و اگر هر دو فر گوشه برابر نباشد چون تیر بگشاید خم زه
برو تا زه سوفار تیر هموار نیاید چنانکه گفته اند ع مساوات در هر دو گوشه ات ∴
رود و تیر تو با صفا در هوا ∴ که از بیش و کم تیر زه گم کند ∴ از این ده کاه
ره خویش گم کند ∴ که آسیب خود زه بوقت گشاد ∴ بیکجا نه تا زه خواهد نهاد ∴
و اگر کمان یکخانه شده باشد خانه کتوی بود فر گوشه را برای آن خانه از فر گوشه
دوم دراز باید تا وقت گشادن تیر هر دو گوشه یکبارگی بالای هر دو گوشه
کمان نشیند و تیر راست رود چنانکه گفته اند ع تو جای هنرمندی خویش کن ∴
فر گوشه ها را کم و بیش کن ∴ چو بینی کمان را که یک خانه شد ∴ ز همخانه خویش
بیگانه شد ∴ همان خانه کز نگری زورمند ∴ دراز از بی آن طرف باز بند ∴
و چون زه در کمان بند چنانچه رفعت اول در کمان کنند هر بار همچنان
باید کرد یعنی فر گوشه بالا و فر گوشه زور نباید کرد و بلکه زه را نباید کرد تا نشد

یعنی تاب نباید داد و تازه و کمان هر دو بر قرار ماند **باب بیست و ششم در بیان**
عادت کردن بپور کمان که چه نوع کثرت کند بچیزهای که کمان لازم گرداند
مشتملست بر دو فصل است **فصل اول** در بیان عادت کردن کمان بر زور بدانکه استادان
گفته اند القوس من القوس یعنی بلند شدن کمان از کمان است هر که خواهد کمان
بلند شود چهار کمان بر خود دارد یکی آنکه او را چهل کشش بتعلیم تواند داد این چنین کمان را
لازم گویند و لزوم هم گویند دوم آنکه در روز دوازده تیر تواند فرستاد این چنین
کمان را زیر دست گویند سوم آنکه در روز سه تیر بقوت تمام تواند فرستاد و این چنین
کمان را میرانی گویند چهارم آنکه در روز دو تیر تواند فرستاد اما بقوت تمام سه چهار
کشش تواند داد این چنین کمان را دستکش گویند و کمان دستکش را روز و شب
بر دست دارد و بار عایت مشت و شست و کشش چنانکه بالا ذکر رفته است
زمان زمان کشش دهد و اگر در وقت کشیدن سر در آرد و یا در دست
خم افتد عیب بود و این چنین کسی را کمان دست گویند و سه کمان دیگر یعنی لازم

و زیر دست و میرانی را نیز هر روزی در کار دارد و چنانچه دست اصلا خالی نباشد
و هر وقتی که بکشد باید ما سر ما از شست گرفته بلند تا که تیر و کمان بلند کردن مقصود
چون دستکش را نیک ضبط کرده اند که چهار تیر در روز تواند فرستاد کمانی بزور در دست
کند و آن را دستکش بسازد و از انجای میرانی استعمال نماند و کمان میرانی را بجای
کمان زیر دست استعمال کنند و کمان زیر دست را لازم بسازد و برین طریق
کمان را کثرت کنند تا بلند کشش و سخت انداز گردد ه سزد مبتدی را در آغاز کار

که اول کند شکل چوب استوار — پس آنگاه در راست انداختن
بکوشد چو خواهد سر افراختن — از آن پس بکوشش کمانی بلند
بدست آورد تا شود ارجمند

و گفته اند نعل سبک گرفتن کمان را
بلند کرده اند نعل را خال و قبضه را استوار کند و سندهای دیگر بسیار است
اما دوانی نعل کمتر باشد زیرا که اگر ملازمت قوت جوانی در رو مدام باشد
پس باید که نعل سنگ گرفتن بر خود لازم گیرد و بگشیدن منجا اگر چه دست را می تبانند

اما اندکی کمان بلند می شود وان چنانست که قبضه منجر را بدرازی وسطبری و پهنا
بنمونه قبضه کمان کنند تا مشت بمیدان عادت کند و درون منجر بشکل نیم حلقه
کنند و بزرگ نکنند تا در وقت کشیدن مشت ندوزد و بلرزانیدن مشت عادت
نشود که عیبی تمام است و پهنی دو رچوب منجر موازنه دو انگشت کنند و سطبری
موازنه یک و نیم انگشت و دورا نقدر باید که هر دو انقدر باید که دو سه قبضه
وصل باشد و در منجر ره کوزی یعنی چرمی اندازد و در زه روغن ماده گاو و یا
مسکه مالند تا در کشیدن نیکو آید و زه زود سوده نگردد و منجر را برابر کتف او نزد
و بلند و فرود نباید آویخت که عیب است زیرا که در کمان کشیدن همان عادت
نشود و در کشیدن منجر مشت و کشش و استاد و نظر چنانکه در کشیدن کمان
گفته شده است همچنان عادت کند و باری که در منجر آویزد آنرا لنگر گویند
لنگر را چنان آویزد که با زمین وصل نشود و معلق باشد و چون منجر کشیدن عادت
کند اول لنگر سبک گرداند چنانکه ده دوازده کشش پی پی تواند داد و چون

قدرنیک عادت شده باشد لنگر را گران کند چنانکه سه چهار کشش تواند داد و چون
این را نیز ده دوازده کشش داد لنگر را گران کند همبرین طریق عادت کند
که کمان بلند تواند کشید و در کشیدن منجر کمان را نیز در استعمال دارد تا بهین منجر کشش
نشود **فصل دوم** در بیان چیزها که کمان را کم گرداند و تیرانداز را مضرت کند
بدانکه گفته اند کسی که بلندکش شده باشد و کمان نرم را بکشد زیرا که دست را
کند و کرداند و چنبکها نزا بکشد و بار گران را و قلب بدست برندارد و دور هوای باران
و مجامعت و غسل بسیار کردن کمان بلند نکشد و بعد تیر فرستادن و کمان
کشیدن و زور کردن آب نخورد و بازو بر سرد اشته باشد خواب نکند این
چیزها کمان را کم گرداند و تا تواند از مجامعت پرهیز نماید زیرا که در جمیع دران
مضرت دارد مخصوص کارها که تعلق بدان دارد و قوت نگاهدارد شرط محافظت
است که کمتر از پانزده روز مجامعت نکند و تکرار از همه نزول چیز مضرور است

باب بیست و هفتم در بیان متفرقات مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول در بیان اسامی چیزیکه بر و تیر اندازند باصطلاح خراسان
و عرب بدانکه هر تیر که دورتر اندازند تا غایتی که رود آنرا پرتاب گویند و هر چه
تیر پرتاب اندازند آنرا نشانه گویند و اهل عرب ابعد الاهداف و نهایة الاهداف
خوانند یعنی دورترین هدفها و هر تیریکه از آن نزدیک اندازند یعنی میانه
آنرا الکون که خد و بر هر چه این تیر اندازند آنرا آماج گویند و اهل عرب آنرا
قریب البعید خوانند یعنی نزدیک بنشانه بعید و هر تیریکه ازین نزدیکتر اندازند
که در انداختن آن مشت تا کتف برابر باشد یا فروتر بود آنرا تیر گرد گویند بفتح
الکاف یعنی در انداختن این تیر گرد از زمین می خیزد و تیر گرد هم گویند بکسر کاف
و مشهور هم بدین است و بر هر چه تیر اندازند آنرا هدف گویند اهل عرب درین
دو قسم کرده اند هر چه موازنه شصت گام باشد آنرا متوسط الاهداف گویند
یعنی هدف میانه و هر چه موازنه بیست گام و یا کم از آن باشد آنرا تحت الید خوانند
یعنی زیر دست و در دو نوع مذکور یعنی میانه و تحت الید تیر را هموار چون ترازو باید انداخت

چنانکه بزرگی گوید فرد چنان باید انداز هموار او تیر * که چوب تواند بود در تیر *
فصل دوم در بیان آنکه تیرانداز را چند چیز سخت باید و چند چیز نرم و چند نو
و چند کهن بدانکه تیرانداز را سر و گردن و سینه نرم باید و هر چهار انگشتان
دست قبضه و شست یا سه انگشت دیگر و پای راست سخت باید چنانکه مولانا
محمد صاد علیه الرحمه می گوید قطعه
نه چیز سخت کن چو تو در تیر می شوی
بشنو بگوش عقل بدان این لطائفرا
چار از یمین و چار و که از یسار دان
با قبضه پای راست بباید حصانه را
و این در باب کسی است که بر بغل طاهر
و اسحاق مشت می گیرد اما کسی که مشت بهرامی گیرد او را سه انگشت یعنی خنصر
و بنصر و وسطی سخت باید و انگشت سبابه و ابهام داخل گرفت نیست و سر
و گردن و سینه همچنان باید که بالا ذکر رفته چنانکه گفته است فرد
سه سخت و سه سست و دو سخت و سه سست
ز بهرام گور است هر ده درست
و گفته اند از آن تیرانداز تیر و کمان نو باید و انگشتوانه کهنه و دامان زیرا که

مالیده شده است و اندام گرفته **فصل سوم** در بیان فواید مختلف بدانکه در
در حدیث آمده است لا تضیعوا نبلکم حتی تقدروا علی الخصم یعنی ضایع مکنید تیر خود را
تا آنگه قادر شوید بر خصم و در حدیث دیگر آمده است و اذا مر احدکم فی مسجد او
سوق و به نبل فلیأخذ بنصالها یعنی چون بگذرد یکی از شما در مسجدی یا بازاری
و با او تیر باشد پس بگیرد پیکانها را دیگر چون خواهد که کمان را چاشنی کند
یعنی اندکی کشیده بگذارد تا عیب هر زه و جلدی و خشکی کمان معلوم کند
پس باید که با ابهام و سبابه زه را بگیرد و وسطی بر آن نهد تا زه را میان دو
انگشت بجهد بوسطی بزند بنا بر آنکه زه استادی تیر اندازان توان شناخت
و آنکه کسی که این علم نداند چون زه خواهد زد زه را میان دو انگشت یعنی ابهام
و سبابه چنان خواهد جهانید چون نداند و یا نمد که پنبه یا پشم در زه پیچیده باشد
بیرون اندازد و هر تیر انداز که بر این طریق کمان را چاشنی کند عیب بود
دیگر اگر تیر بلند میخیزد و از نشانه بالا می گذرد باید که پایها را فراخ بنهند

و اگر بر نشانه نرسد پایهای را تنگ تر نهد زیرا که چون پای تنگ تر نهد بلند
خیزد و چون فراخ تر نهد خیز گم کند دیگر گفته اند تیر که از زه بد خیزد عیب از افکندن
آرنج دست و شست بود یا از بالا داشتن سبابه قبضه دیگر گفته اند تیر انداز را باید
که رانش یک مشت نگاه دارد زیرا که چون رانش دراز باشد زه در آن بزند و موها را
بشکند دیگر بعضی استادان انداخت را بعبارت دیگر بیان کرده اند است
محرف و پایین و مستوی محرف است که کمان را اندکی خفته کند چنانچه گوشه بالا برابر
گوش راست باشد و گوشه فرودین برابر انگشت خنصر پای چپ باشد و چون
از آن زیادت خفته کند پایین گویند و مستوی آن از آن هم زیاده خفته بود چنانچه
زانو را برابر فرستادن تیر بخماند همچنان کمان را خم دهد چنانچه بزرگی گوید مثنوی

کمان را بوقت کشش ای امیر — بکن خفته یعنی محرف بگیر
بکن گوشه بالا سوی گوش راست — فرودین زبر خنصر چپ و راست
بنوعی که زانو خم آری میان — کمان را بکن خفته هم همچنان

بجائی که باشد زمین دو زطاق / کمان را طبق کن تو بالاتفاق

برداشتن کمان را از زمین و از محلهای دیگر استادان چند وجه بیان کرده اند نظم

سوالی بکردند یاران روان / چه نوع از زمین کس بگیرد کمان

شنو چند وجه است کمان را گرفت / که هر جا توانی مر آن را گرفت

اگر کس کمان را به پیش تو داشت / کمان را ز قبضه برافراز و داشت

اگر رزمگاه است و غوغا بجاست / کمان را ز گوشه بگیری تو راست

بنوعی برآورده باشد کمان / ببالا فرو بر بوره الزان

که ناگه حریفی بسوی تو جست / سرش زان کمان میتوانی شکست

وگر بر شکاری که باشد دوان / کمان را ز قبضه بگیری روان

اگر ترکشی در کمر که تراست / کمان را ز قربان برآور تو راست

پس آنکه هم از دست چپ قبضه گیر / بکن کارزار ای یل دلپذیر

اگر زه کنی تو کمان گوشه گیر / وگر رخ بخواهی هم از گوشه گیر

بگفتم جواب گرفتن کمان / که کم گفت کس این چنین در بیان

اگر بخواهی تا کمان کسی را زخم انداز دو کمان نشکند یک گوشه کمان را در محلی که
گره فرود گوشه است بگیر و تا گره دوم زخم کند و دیگر چون تیرانداز کمان دست
کرده بایستد یا در راه رود باید که قبضه کمان را بگیرد و چنانکه زه بالا بود و گوشه
بالای زمین اندکی بلند بود و یا دست در کمان انداز و چنانکه زه پیش باشد
و یا دست را با قبضه کمان مشت گرفته بر سینه دارد و اگر سلاح دار بود و پیش
صاحب خود ایستاده باشد کمان را در محل که بدست راست بگیرد و کمان را
ایستاده بر سینه دارد فصل چهارم در بیان داروها که سپاهیان بکار آید
بدانکه چون نظر تیرانداز ضعیف شده باشد هرگز تیر راست نتواند انداخت
بنابران چند داروها نوشته شد تا کسی را بکار آید چون نظر ضعیف شده
باشد بیارد بلیله سه عدد بلیله شش عدد آمله دوازده عدد هر یکی را جو کوب
کرده در دیگی کند و هشت قدح خورد آب اندازد و فرو دو یک آتش کند

چون سوا از نه یک قدح مانده باشد مقداری شکر انداخته بخورد چند روز
متواتر کند نظر روشن شود **نوع دیگر** مغز تخم هلیله مغز تخم بلیله مغز امله بوزن برابر
وسوم حصه فلفل کرد فلفل دراز باشد همه خالص آس کند و مقدار نخود بری
سازد و خشک کرده بدارد و هر روز با آب سفید بالای سنگی هموار بساید و بسر
چوب در چشم کند نظر روشن شود **نوع دیگر** علاج زخم چشم اگر در چشم زخم رسیده باشد
و خون افتاده باشد روغن چوب کز یعنی چهاؤ و در سوختن چوب کز که از آب بیرون
می آید آنرا بمالد در حال خون متلاشی شود و درد بیارامد و هر جا که خون
افتاده باشد همین عمل کند نافع آید **نوع دیگر** دعای روشنی چشم هر روز بعد
از نماز بامداد سه بار این دعا بخواند و بر انگشتان هر دو دست دمد و بر هر دو
چشم هر روز بعد از نماز پنجوقت بخواند دعا اینست یا قریب یا مجیب
یا سمیع الدعا یا لطیف لما یشاء احفظ علی بصری
نوع دیگر علاج جراحت اگر سرگین اسب تازه که همان ساعت افتاده باشد

بر جراحتی که خون نمی ایستد بنهد در حال بایستد مجربست **نوع دیگر** بیخ و برگ شاخ
ترنبسی با آب بساید به هر زخمی که حلا کنند زود نیکو شود و اگر خواهد این بیخ امتحان کند
گوسفند را تیز زند بنا بچه کند ا سود همین بیخ را آس کند و بر جانب زخم همان زمان بنهد
و در خانه بندد گوسفند نیکو شود مجربست **نوع دیگر** جهة نیکو شدن زخم هر زخمی که باشد
برگ ترنج کیبا اگر برگ تر باشد با آب سوده بر زخم ببندد و اگر خشک باشد خشک سوده
بر زخم اندازد و در دو سه روز نیکو شود من عیون الحیوة **نوع دیگر** اگر پیکان تیر در گوشت
شکسته مانده باشد پیاره دنبه ماده گاو با روغن بپزد و بران جایگاه بچکاند هر پیکان
و هر چیزیکه دران شکسته مانده باشد باسانی بیرون آید باسانی بیرون آید و
درد نباشد مجربست **نوع دیگر** بیرون آوردن پیکان زرنیخ و بیخ گلهای دریای
زخم بندد پیکان برون آید **نوع دیگر** بیخ اندراین یعنی هکال سوده در زخم مالد پیکان
بیرون آید اگر تیر انداز را در بازو و یا در اندام دیگر خله شود که در وقت کشیدن
کمان درد بود سه گندم را با آب خمیر کند و گرم کرده ببندد چند روز متواتر کند

نیکو شود و اگر بدین هم نیکو نشود شیرآک انجا بدو اگر بدین هم نیکو نشود حجام را بگوید تا خون
کشد بعد خون کشیدن ساحی باریک آس کنند و بمالند و دو سه روز نشوید تا آن زمان
که زخم بکلی برود و اصلا کمان را نکشد تا خلل زیاده نشود والله اعلم بالصواب